



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کلیو مشهورا وکلاد ضرر کلا

چهار گفتار

در زمین زمینها، عقل، و آثار حادثه‌ی عاشورا
حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای مدظله العالی
و نیز معتمد انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهار گفتار در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه عاشورا

نویسنده:

آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	چهار گفتار در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه عاشورا
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۲	درباره ی کتاب
۱۴	مقدمه
۲۲	فهرست مطالب
۲۷	گفتار اول
۴۱	گفتار دوم
۷۱	گفتار سوم
۱۰۱	گفتار چهارم
۱۱۹	گفتار سوم
۱۳۳	آیات قرآن کریم
۱۳۵	روایات و ادعیه
۱۳۶	اشعار عربی و فارسی
۱۳۷	اسامی اشخاص
۱۴۲	اسامی کتاب ها
۱۴۴	درباره مرکز

چهار گفتار در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -.

عنوان و نام پدید آور: چهار گفتار (در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه ی عاشورا) | گرد آورنده | مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، 1391

مشخصات ظاهری: 132 ص

قیمت: 65000 ریال شابک: 978-964-2951-55-0

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران 1318 - - نظریه درباره ی عاشورا

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران 1318 - - پیام ها و سخنرانی ها

موضوع: عاشورا

شناسه افزوده: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

شناسه افزوده: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رده بنادی کنگره: 109 1390 چ 2 ع DSR 1692

رده بندی دیویی: 9550844

شماره کتابشناسی ملی: 2936153

چهار گفتار

در تبیین زمینه ها، علل و آثار حادثه ی عاشورا

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

شمارگان: 10000

چاپ اول: پاییز 1391

65000 ریال

شابک 978-964-2951-55-0

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه ی عطارد، شماره ی 7

تلفن: 66410649 -- تلفن مرکز پخش 09195593732 -- 66483975

تهران، صندوق پستی: 613 - 13185 - پست الکترونیکی: Book@khamenei.ir

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مرضیه محمدی سرپیری

ص: 1

اشاره

چهار گفتار

در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه عاشورا

حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدّ ظلّه العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

ص: 3

سرشناسه: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -.

عنوان و نام پدید آور: چهار گفتار (در تبیین زمینه ها، علل، و آثار حادثه ی عاشورا) | گرد آورنده | مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی (وابسته به مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)، 1391

مشخصات ظاهری: 132 ص

قیمت: 65000 ریال شابک: 978-964-2951-55-0

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران 1318 - - نظریه درباره ی عاشورا

موضوع: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران 1318 - - پیام ها و سخنرانی ها

موضوع: عاشورا

شناسه افزوده: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

شناسه افزوده: مؤسسه ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رده بنادی کنگره: 109 1390 چ 2 ع DSR 1692

رده بندی دیویی: 9550844

شماره کتابشناسی ملی: 2936153

چهار گفتار

در تبیین زمینه ها، علل و آثار حادثه ی عاشورا

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

شمارگان: 10000

چاپ اول: پاییز 1391

65000 ریال

شابک 978-964-2951-55-0

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه ی عطارد، شماره ی 7

تلفن: 66410649 -- تلفن مرکز پخش 09195593732 -- 66483975

تهران، صندوق پستی: 613 - 13185 - پست الکترونیکی: Book@khamenei.ir

ص: 4

کتابی که پیش رو دارید شامل چهار سخنرانی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی است که با توجه به موضوع مشترک تمامی آن ها یعنی تبیین و تحلیل زمینه ها و عوامل مؤثر در بروز حادثه ی زمینه ها عاشورای سال شصت و یک هجری قمری در کربلا اینک به صورت مجموعه منتشر می گردد.

گفتار اوّل در 1371/4/22 مصادف با سالروز شهادت امام سجّاد علیه السّلام و در جمع فرماندهان گردان ها و گروهان ها و دسته های عاشورایی نیرو های مقاومت بسیج سراسر کشور ایران ایراد شده و با توجه به موضوع درس ها و عبرت های عاشورا، مسئله ی عبرت های عاشورا مورد تشریح قرار گرفته است.

گفتار دوّم در 1374/3/19 مصادف با سالروز عاشورای حسینی در قالب خطبه ی اوّل نماز جمعه تهران ایراد شده و هدف اصلی قیام امام حسین علیه السّلام مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

گفتار سوّم در 1375/3/20 در دیدار فرماندهان لشکر 27 حضرت محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله بیان شده و با توجه به تأکید قرآن کریم بر لزوم عبرت گیری از تاریخ، موضوع دلایل انحراف جامعه ی اسلامی پس از پنجاه سال از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد بحث قرار گرفته است.

گفتار چهارم در محرم 1377/2/18 در قالب خطبه ی اول نماز جمعه ی تهران ایراد شده و با اشاره به گفتار اول، موضوع عبرت های عاشورا مجدداً با وسعت بیشتر مورد بررسی قرار گرفته است.

در تمامی گفتار های چهارگانه هدف از این مباحث توجه دادن جامعه ی اسلامی به عوامل بروز انحراف جامعه صدر اسلام به منظور جلوگیری از تکرار فاجعه ی عاشورا در دوران معاصر است.

مؤسسه ی فرهنگی پژوهشی انقلاب اسلامی به دلیل اهمیت موضوع و محتوای این چهار سخنرانی، اینک متن کامل آن ها را در قالب کتاب حاضر در اختیار محققین و پژوهشگران و عموم مردم انقلابی قرار می دهد.

همچنین توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می کند که در دوگفتار از کتاب حاضر اشاره ای به مسایل روز مشاهده می شود که دلیل آن اولاً- زمان، مکان و ترکیب حاضران در سخنرانی بوده، خصوصاً در خطبه های نماز جمعه که معمولاً به مسایل روز اشاره می شود. ثانیاً علاوه بر سیره ی عملی معظم له - که عیناً مورد عنایت و عمل امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز بوده - در حمایت از عموم دستگاه ها و نهاد های دولتی و انقلابی کشور خصوصاً قوه مجریه که وظیفه ی سنگین امور اجرایی کشور را بر عهده دارد، جلوگیری از تحریف و استفاده های خاص برخی جریانات سیاسی برای تقلیل دادن محتوا و اهداف این بیانات به مسایل روز و رقابت های سیاسی رایج در هر دوره را می توان جهت اصلی اشارات مختصر به شخصیت ها و مسئولین مملکتی در این بیانات دانست.

مؤسسه ی پژوهشی انقلاب اسلامی

در آستانه ی محرّم انقلاب و محرّم امام حسین علیه السلام که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرّم دوران انقلاب، با محرم های قبل از انقلاب متفاوت است. این محرّم ها، محرّم هایی است که در آن معنا و روح و جهت گیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرم را در زندگی خود می بینیم. حکومت و حاکمیت و اعلای کلمه ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان، عالم آثار محرّم است.

وجود مقدّس سیدالشهداء علیه السلام، اگر چه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلص و مخلص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدّمه ای از همین اخلاص ها و توجّه ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله» حاصل نمی شود.

برجستگی وجود اباعبدالله علیه السلام دارای ابعاد است که هر کدام از این ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه ی این برجستگی ها اسم بیاوریم یکی از آن ها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه های مادی در کار. صفت برجسته ی دیگر

خصوصیت سوّم، شناختن «موقع» است. امام حسین علیه السّلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه کربلا، ده سال امامت و مسؤولیت با او بود. آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمی کرد؛ اما به مجرّد این که فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد. این سه خصوصیت، تعیین کننده است. در تمام ادوار نیز همین طور است.

ماجرای حسین بن علی علیه السّلام حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکّرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادیخواه و هر مجاهد فی سبیل الله و هر کس که می خواسته است در میدان خطر وارد بشود از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه ی روحی و معنوی خود قرار داده است.

امام حسین را فقط به جنگ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد که در کتاب ها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، می رفتند، صحبت می کردند. حالا میدان جنگ است منتظرند خون هم را بریزند اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده می کردند که بروند با آن ها صحبت بکنند بلکه بتوانند آن ها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند آن هائی که خودشان را به خواب می زنند بیدار کردن آن ها مشکل است. گاهی اوقات غیر ممکن است.

در زندگی حسین بن علی علیه السّلام، یک نقطه ی برجسته، مثل قلّه ای که همه ی دامنه ها را تحت الشعاع خود قرار می دهد، وجود دارد و آن عاشورا است.

این حادثه ی عظیم یعنی حادثه عاشورا از دو جهت قابل تأمل و تدبّر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار می گیرد.

جهت اول، درس های عاشورا است. عاشورا پیام ها و درس هایی دارد. عاشورا درس می دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد. درس می دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضع و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می گیرند. درس می دهد که جبهه ی دشمن با همه توانایی های ظاهری بسیار آسیب پذیر است؛ همچنان که جبهه ی بنی امیه به وسیله ی کاروان اسیران عاشورا در کوفه آسیب دید در شام آسیب دید در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا به فنای جبهه ی سفیانی منتهی شد. درس می دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی بصیرت ها فریب می خورند. بی بصیرت ها در جبهه باطل قرار می گیرند بدون این که خود بدانند همچنان که در جبهه ی ابن زیاد، کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی بصیرت ها بودند.

این ها درس های عاشورا است. البته همین درس ها کافی است که یک ملّت را از ذلت به عزّت برساند. همین درس ها می تواند جبهه ی کفر و استکبار را شکست دهد. درس های زندگی سازی است.

جهت دوم عبرت های عاشورا است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. یعنی خود را با آن وضعیّت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیّتی است؛ چه چیزی او را تهدید می کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می گویند «عبرت».

عبرت آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین بن علی علیه السّلام - همان کودکی که جلو چشم مردم، آن همه مورد تجلیل پیغمبر بود و پیغمبر درباره ی او فرموده بود: «سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ سرور جوانان بهشت - بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر با آن وضع فجیع کشته شد؟! چطور شد که این امّت، حسین بن علی را جلو چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر سوار می شد و این حرف ها را از زبان پیغمبر درباره ی او شنیده بودند با آن وضع فجیع کشتند؟!

اگر چه در باب محرم و عاشورا و آثار این پدیده ی عظیم صحبت ها و افادات ارزشمندی شده است لکن هر چه زمان می گذرد احساس می شود که چهره ی بی زوال این خورشید منور - که می شود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به وسیله ی حسین بن علی علیه السلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار می گردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم می شود.

نام حسین بن علی علیه الصّلاة و السلام، نام عجیبی است. خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دل ها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب می کند. البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت از معرفت به امام حسین بی بهره اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیان این خانواده محسوب نمی شوند؛ اما در میان آن ها بسیاری هستند که اسم حسین علیه السلام اشک شان را جاری می سازد و دلشان را منقلب می کند. خدای متعال در نام امام حسین اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملّت های شیعه یک حالت معنوی حاکم می شود. این، آن معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدّس است.

از جنبه ی معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف - که اشاره به آن مسمّای عظیم القدر است - همین گونه است عزیزترین معارف و راقی ترین مطالب معرفتی در کلمات این بزرگوار است دعای امام حسین در روز عرفه حقیقتاً مثل زبور اهل بیت پر از نغمه های شیوا و عشق و شور معرفتی است. دعای عجیب و شریف عرفه و کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیبی دارد و بحر زخّاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل بیت علیهم السلام کم نظیر است.

از جنبه تاریخی هم، این نام و خصوصیت و شخصیت یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته به معنای تاریخ ساده و گزاره ی ماقع نیست؛ بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه ای است که متفکران و روشنفکران و آن هایی که بی غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می خورند و ماجرای امام حسین را می بینند احساس خضوع می کنند. آن هایی که از اسلام سر در نمی آورند اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلاء و ارزش های والای انسانی را می فهمند با این دید نگاه می کنند و امام حسین امام آن ها در آزاد خواهی، در عدالت طلبی، در مبارزه با بدی ها و زشتی ها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

این ها درس است؛ همان درس های ماندگار تاریخ، همان چیز هایی که امروز و فردا بشریت به آن ها نیازمند است. تا وقتی که خودخواهی های انسان بر او حاکم است، هر چه قدرت اجرایش بالاتر باشد خطرناک تر است؛ تا وقتی که هوا های نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود می خواهد هر چه قدرتش بیشتر اسب، خطرناک تر و سَمیع تر و درنده تر است. نمونه هایش را در دنیا می بینید هنر سلام همین است که به کسانی اجازه می دهد از نردبان قدرت بالا روند که توانسته باشند لااقل در بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسؤولیت ها می گذارد خارج شدن از این هوا ها و هوس هاست. وقتی بی تقوایی بر انسانی حاکم شد هر چه قدرت او بیستر باشد، خطرش برای بشریت بیشتر است. وقتی اختیار فشردن دکمه ی بمب اتم در دست شخصی باشد که نه جان انسان ها و نه حقوق ملّت ها برایش مهم است و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز و ارزش محسوب می شود برای بشریت خطرناک است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاح های مرگبار برخوردارند باید بر نفس و احساسات خود غلبه داشته و مسلّط باشند که متأسفانه این طور نیست. اسلام این مسائل را تبلیغ می کند و علّت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است.

ماجرای عاشورا هم درس است؛ درس اقدام و نهراسیدن از خطرات و وارد شدن در میدان های بزرگ آن تجربه با آن خصوصیات و با آن دشواری، از عهده ی حسین بن علی علیه السّلام بر می آمد از عهده ی دیگری بر نمی آمد و

بر نمی آید؛ لیکن در دامنه ی آن قله ی بلند و رفیع، کار های زیاد و نقش های گوناگونی هست که من و شما می توانیم انجام بدهیم.

گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر می کند. بعضی از حوادث فراموش می شوند مثل یک موج ضعیفی که از انداختن یک سنگی در یک استخر آبی به وجود می آید - موجی هست، اما هر چه می گذرد لحظه به لحظه ضعیف تر می شود و دقیقه ای نمی گذرد که دیگر خبری از موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه ی عکسند و گذر زمان آن ها را ضعیف و کمرنگ نمی کند بلکه برجسته تر می کند. یک نمونه ی آن، حادثه ی عاشورا است.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه عظمت جهاد جگرگوشه ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه ی کشته شدن فرزندان و نور دیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود اکثر کسانی که آن جا بودند هم نفهمیدند آن هایی که در جبهه دشمن بودند، آن قدر مست و آن قدر غافل و آن قدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت نمی فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می افتد؛ اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه چند هفته بعد در شام چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه ی دنیای اسلام این حادثه به سرعت برق عظمت و اهمیت خودش را نشان داد هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگر فرعونی که عامل این حادثه بود از روی زمین بر افتاد و نابود شد و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند. خانواده ی دیگری از بنی امیه کار آمدند؛ چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند دنیای اسلام روز به روز به مکتب اهل بیت نزدیک تر دل بسته تر و مشتاق تر شد و این حادثه توانست پایه های عقیده ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند اگر حادثه ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما می خورد این خون مقدس و این حادثه ی بزرگ، نه فقط

کوچک نشد، کم‌رنگ نشد، ضعیف نشد، بلکه رو به روز قوی تر و برجسته تر و اثرگذارتر شد؛ این یک نمونه ی برجسته است.

اگر این حقیقت، به وسیله ی کسانی که امروز در قبال شهیدان مسؤولیت دارند، زنده بماند، حفظ و تقدیس گردد و بزرگ نگاه داشته شود، همیشه تاریخ آینده ی ما از این ایثار بزرگی که آنان کردند بهره خواهد برد. همچنان که تاریخ بشریت هنوز از خون به ناحق ریخته ی سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام بهره می برد؛ چون کسانی که وارث ان خون بردند مدبرانه ترین و شیواترین روش ها را برای زنده نگهداشتن این خون به کار بردند.

گاهی رنج و زحمت زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست.

و من الله التوفیق

ص: 13

درس های عاشورا: فداکاری، آسیب پذیری جبهه ی ... 19

عبرت های عاشورا: انحطاط جامعه ی اسلامی در طول پنجاه سال ... 20

عامل انحطاط جامعه ی اسلامی: دور شدن از ذکر و دعا ... 23

دنیای امروز؛ دنیای ترجیح مادیات بر معنویات ... 25

هشدار نسبت به عواقب از دست دادن روحیه ی بسیجی و ... 26

تفاوت سازندگی و مادیگری ... 26

تهاجم، شیخون و قتل عام فرهنگی دشمن علیه جوانان ایرانی ... 29

برتری امر به معروف و نهی از منکر نسبت به جهاد ... 30

هدف دشمن از شایعه پراکنی ... 31

گفتار دوّم ... 33

وجود بیش از یکصد درس در بیانات و مجاهدت امام حسین علیه السلام ... 34

درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام ... 34

بررسی دیدگاه های مختلف در تبیین فلسفه حرکت و قیام امام حسین علیه السلام ... 35

خلط هدف و نتیجه؛ عامل خطای تحلیل های یک جانبه در معرفی ... 37

هدف امام حسین علیه السلام: انجام یک واجب عظیم دینی ... 37

دو نوع انحراف محتمل در جامعه ی اسلامی ... 40

شدّت انحراف جامعه و حکومت اسلامی ... 40

تفاوت موقعیت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از نظر امکان گسترش پیام ... 43

- تکرار ماجرای قیام امام حسین علیه السلام در ابعاد کوچک تر ... 44
- قیام امام حسین علیه السلام؛ مصداق بزرگ فریضه امر به معروف و نهی از منکر ... 46
- مبانی و شواهد تحلیل هدف امام حسین علیه السلام از بیانات آن حضرت ... 46
- روش امام حسین علیه السلام؛ راه زنده برای همه ی ملت ها در همه ی عصر ها ... 52
- استفاده ی امام خمینی (رحمه الله علیه) از درس های نهضت حسینی ... 52
- بررسی داستان تمثیلی از مثنوی مولوی در نشان دادن راه نجات ... 52
- بی نظیر بودن حادثه عاشورا در تمام تاریخ بشر ... 55
- ذکر مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام از کتاب لهوف سیّد بن طاووس ... 55
- گفتار سوّم ... 63
- اهمیت فرهنگ جهاد در اسلام ... 63
- لزوم عبرت گیری از تاریخ صدر اسلام ... 65
- هشدار درباره ی لزوم جلوگیری از تکرار فاجعه ی عاشورا در آینده ... 66
- نقش خواص در جبهه های حق و باطل ... 70
- دنیا دوستی خواص، زمینه ساز به مسلخ رفتن حسین بن علی ها در تاریخ ... 73
- دو گروه خواصّ طرفدار حق ... 73
- خداوند متعال صاحب و خونخواه خون امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام ... 77
- شرایط و انتخاب دشوار امام حسن علیه السلام ... 78
- برتری ارزش زنده ماندن نسبت به کشته شدن در دوران امام حسن علیه السلام ... 79
- مقایسه ی وضعیّت و عملکرد امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر ... 79
- کثرت دل سپردگان به دنیا در میان خواص دعوت کننده از امام حسین علیه السلام ... 81
- عملکرد منفی شریح قاضی در شهادت هانی ... 84

تصمیم و تشخیص دیر هنگام؛ علت تأثیر اندک قیام توّابین ...85

نمونه ای از نقش خواص در تاریخ معاصر ...86

گفتار چهارم ...93

سه بحث عمده پیرامون عاشورا ...94

سخنرانی حضرت زینب (سلام الله علیها) در بازار کوفه درباره ی ارتجاع و عقبگرد امت ...95

درک عظمت حادثه عاشورا با تحلیل سه دوره از زندگی امام حسین علیه السلام ...96

امام حسین علیه السلام در دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ...97

امام حسین علیه السلام در دوران بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم تا ...98

امام حسین علیه السلام در دوران پس از شهادت حضرت علی علیه السلام ...99

چهار محور اصلی نظام تأسیسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ...100

ص: 16

تحلیل تغییرات فردی و اجتماعی با بررسی آیه ی مبارکه ی سوره ی فاتحه ... 103

وضعیت و عملکرد نمونه هایی از خواص در ماجرای عاشورا ... 105

1. سعید بن عاص ... 106

2. ابوموسی اشعری ... 107

3. سعد بن ابی وقاص ... 109

ماجرای خرید خمس غنائم توسط مروان بن حکم ... 110

ماجرای تبدیل خلافت به پادشاهی در دوران ولید بن عقبه ... 110

به مقام عالم دینی رسیدن کعب الاحبار ها در جامعه ی منحل شده ... 112

نمونه ای از انحراف عوام بر اثر بی بصیرتی و غفلت و دنیا دوستی خواص ... 113

تفاوت دنیا طلبی و سازندگی ... 114

جهاد و حماسه ی عاشقانه دوروی سکه ی عاشورا ... 116

ذکر مصیبت حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام بر اساس کتاب لهوف سیّد بن طاووس ... 117

ذکر مصیبت علی اکبر علیه السلام ... 120

شباهت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم؛ راز محبت خاص امام حسین علیه السلام به علی اکبر علیه السلام ... 121

نجات تاریخ توسط امام حسین علیه السلام حضرت زینب سلام الله علیها و اصحاب عاشورا ... 122

نمایه ها ... 125

ص: 17

بسم الله الرحمن الرحيم

دیداری بسیار مناسب در وقتی مناسب است. ایام عاشورای حسینی است و شما برادران و خواهران هم از عاشورایی ها و حسینی ها هستید. بسیج بیست میلیونی انقلاب اسلامی ثابت کرده است که در صراط حسین بن علی علیه السلام و صراط عاشورا قدم بر می دارد.

آن چه که من امروز عرض خواهم کرد، مربوط به همین قضیه ی عاشور است که با وجود آن همه سخنی که درباره ی این حادثه گفته اند و گفته ایم و شنیده ایم، باز هم جای سخن و تأمل و تدبیر و عبرت گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه ی عظیم؛ یعنی حادثه عاشورا از دو جهت قابل تأمل و تدبیر است. غالباً یکی از این دو جهت مورد توجه قرار می گیرد. بنده امروز می خواهم در این جا آن جهت دوم را، بیشتر مورد توجه قرار دهم.

جهت اول، درس های عاشوراست. عاشورا پیام ها و درس هایی دارد. عاشورا درس می دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری

ص: 19

1- در دیدار فرماندهان گردان ها، گروهان ها و دسته های عاشورایی نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام، 1371/04/22

کرد. درس می دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می گیرند. درس می دهد که جبهه ی دشمن با همه ی توانایی های ظاهری بسیار آسیب پذیر است؛ همچنان که جبهه ی بنی امیه، به وسیله ی کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید، و بالأخره هم این ماجرا، به فنای جبهه ی سفیانی منتهی شد. درس می دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی بصیرت ها فریب می خورند. بی بصیرت ها در جبهه ی باطل قرار می گیرند؛ بدون این که خود بدانند. همچنان که در جبهه ی ابن زیاد، کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی بصیرت ها بودند.

این ها درس های عاشورا است. البته همین درس ها کافی است که یک ملّت را، از ذلّت به عزّت برساند. همین درس ها می تواند جبهه ی کفر و استکبار را شکست دهد. درس های زندگی سازی است. این، آن جهت اوّل.

جهت دوّم از آن دو جهتی که عرض کردم، «عبرت های عاشورا» است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه ی عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند، تا عبرت بگیرد. یعنی چه عبرت بگیرد؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می گویند عبرت. شما اگر از جاده ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده مچاله شده و سرنشینانش نابود شده اند، می ایستید و نگاه می کنید برای این که عبرت بگیرید. معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه

رانندگی ای، به این وضعیّت منتهی می شود. این هم نوع دیگری از درس است اما درس از راه عبرت گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

اولین عبرتی که در قضیه ی عاشورا ما را به خود متوجه می کند، این است که بینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه، جامعه ی اسلامی به آن حدّی رسید که کسی مثل امام حسین علیه السّلام ناچار شد برای نجات جامعه ی اسلامی چنین فداکاری ای بکند؟ این فداکاری حسین بن علی علیه السّلام، یک وقت بعد از هزار سال از صدر اسلام است؛ یک وقت در قلب کشور ها و ملت های مخالف و معاند با اسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین بن علی علیه السلام در مرکز اسلام در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هر چه نگاه کرد چاره ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه السّلام، احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده خواهد ماند والا از دست رفته است؟! عبرت این جاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه ی اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچم ها را می بست به دست مسلمان ها می داد و آن ها تا اقصی نقاط جزیره العرب و تا مرز های شام می رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می کردند؛ آن ها از مقابل شان گریختند و لشکریان اسلام پیروزمندانه بر می گشتند؛ که در این خصوص می توان به ماجرای «تبوک» اشاره کرد. روزگاری در مسجد و معبر جامعه اسلامی صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر با آن لحن و آن نفّس، آیات خدا را بر مردم می خواند و مردم را موعظه می کرد و آن ها را در جاده ی هدایت با سرعت پیش می برد ولی چه شد که همین جامعه همین کشور و همین شهر ها، کارشان به جایی رسید و آن قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آن ها حکومت می کرد؟! وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی علیه السّلام دید که چاره ای جز این

فداکاری عظیم ندارد! این فداکاری، در تاریخ بی نظیر است. چه شد که به چنین مرحله ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم.

ما امروز یک جامعه ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه ی اسلامی، چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام، در همان شهری که او حکومت می کرد سر های پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! کوفه یک نقطه ی بیگانه از دین نبود! کوفه همان جایی بود که امیر المؤمنین علیه السلام در بازار های آن راه می رفت تازیانه بر دوش می انداخت؛ مردم را امر به معروف و نهی از منکر می کرد فریاد تلاوت قرآن در (أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ) (1) از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این، همان شهر بود که پس از گذشت سال هایی نه چندان طولانی در بازارش دختران و حرم امیر المؤمنین علیه السلام را با اسارت می گرداندند در ظرف بیست سال چه شد که به آن جا رسیدند؟ اگر بیماری ای وجود دارد که می تواند جامعه ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیر المؤمنین علیهما السلام بوده اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند. این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید از آن بترسیم. امام بزرگوار ما اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه محسوب می کرد، سرِ فخر به آسمان می شود؛ امام، افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر را درک عمل و تبلیغ کند امام ما کجا، پیغمبر کجا؟! آن جامعه را پیغمبر ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد این جامعه ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت، این جاست! ما باید آن بیماری را بشناسیم؛ آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

ص: 22

به نظر من این پیام عاشورا، از درس ها و پیام های دیگر عاشورا برای ما امروز فوری تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه ی مسلمین، پسر علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می نشست. سر بریده اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدم هایی به کربلا آمدند، او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیر المؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند!

حرف در این زمینه، زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می کنم قرآن جواب ما را داده است. قرآن. آن درد را به مسلمین معرفی می کند. آن آیه این است که می فرماید: (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) (1) . دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»؛ دنبال شهوت رانی ها رفتن؛ دنبال هوس ها رفتن و در یک جمله: دنیاطلبی. به فکر جمع آوری ثروت، جمع آوری مال، و التذاذ به شهوات دنیا افتادن این ها را اصل دانستن و آرمان ها را فراموش کردن. این درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه ی اسلامی آن حالت آرمانخواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکر این باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این که «دیگری جمع کرده است. ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»،

ص: 23

معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد.

نظام اسلامی، با ایمان ها، با همّت های بلند، با مطرح شدن آرمان ها و با اهمّیت دادن و زنده نگه داشتن شعار ها به وجود می آید و حفظ می شود و پیش می رود. شعار ها را کم رنگ کردن اصول اسلام و انقلاب را مورد بی اعتنائی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه را به آن جا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

آن ها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین، پیشرفت اسلام مطرح بود؛ رضای خدا مطرح بود؛ تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود؛ آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی اعتنائی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود، و نتیجه اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی شخصیّتی مثل علی بن ابیطالب علیه السّلام خلیفه شد. کسی مثل حسین بن علی علیه السّلام شخصیت برجسته شد معیار ها در این ها، بیش از همه هست وقتی معیار خدا باشد تقوا باشد بی اعتنائی به دنیا باشد مجاهدت در راه خدا باشد؛ آدم هایی که این معیار ها را دارند در صحنه ی عمل می آیند و سر رشته ی کار ها را به دست می گیرند و جامعه جامعه ی اسلامی می شود. اما وقتی که معیار های خدایی عوض شود، هر کس که دنیا طلب تر است، هر کس که شهوت ران تر است هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ تر است، هر کس که با صدق و راستی بیگانه تر است بر سر کار می آید. آن وقت نتیجه این می شود که امثال عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد به ریاست می رسند و کسی مثل حسین بن علی علیه السّلام به مذبّح می رود و در کربلا به شهادت می رسد! این، یک حساب دو دو تا چهار تا است. باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیار های الهی در جامعه عوض شود اگر

معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی علیه السلام باید خودش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی اعتنائی به ارزش های اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبدالله، شخص اول کشور عراق شود. همه ی کار اسلام این بود که این معیار های باطل را عوض کند. همه ی کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیار های باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آن ها را عوض کند.

دنایای امروز، دنیای دروغ، دنیای زور، دنیای شهوت رانی و دنیای ترجیح ارزش های مادی بر ارزش های معنوی است! مخصوص امروز هم نیست. قرن هاست که معنویت در دنیا رو به افول و ضعف بوده است. پول پرست ها و سرمایه دار ها تلاش کرده اند که معنویت را از بین ببرند صاحبان قدرت یک نظام و بساط مادی ای در دنیا چیده اند که در رأسش قدری از همه دروغگوتر، فریبکارتر، بی اعتنائتر به فضایل انسانی و نسبت به انسان ها بی رحم تر مثل قدرت امریکا است. این می آید در راس و همین طور می آیند تا مراتب پایین تر این وضع دنیا است. انقلاب اسلامی یعنی زنده کردن دوباره ی اسلام زنده کردن (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) [\(1\)](#) این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند اگر آن ترتیب مادی جهانی باشد. معلوم است که شهوت ران های فاسد روسیاه و گمراهی مثل محمدرضا باید در رأس کار باشند و انسان با فضیلت منوری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است

ص: 25

و وقتی بی فضیلتی حاکم است، کسی که دارای فضیلت است، دارای صدق است، دارای نور است، دارای عرفان است و دارای توجّه به خداست، جایش در زندان ها یا در مقتل و مذبّح یا در گودال قتلگاه هاست. وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ شهوت رانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوی بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسان ها آمد، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد.

امام که بر سر کار می آید، یعنی این خصلت ها می آید؛ یعنی این فضیلت ها می آید؛ یعنی این ارزش ها مطرح می شود. اگر این ارزش ها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می ماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیه الصلاة والسلام، دیگر به مذبّح برده نمی شوند. اما اگر این ها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه ی بسیجی را از دست افزون خواه بی معنویت دادیم چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجمّلات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان با اخلاص را - که هیچ چیز نمی خواهد جز این که میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - در انزوا انداختیم و آن آدم پرروی افزون خواه پرتوقع بی صفای بی معنویت را مسلّط کردیم چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبی اکرم صلوات الله و سلامه علیه و شهادت جگر گوشه اش پنجاه سال شد، در روزگار ما این فاصله خیلی کوتاه تر ممکن است بشود و زودتر از این حرف ها، فضیلت ها و صاحبان فضایل ما به مذبّح بروند باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند بایستیم.

پس، عبرت گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه گیر شود. عده ای مسائل را اشتباه گرفته اند. امروز بحمدالله مسؤولین دلسوز و

علاقه مند و رئیس جمهور انقلابی و مؤمن بر سر کارند و کشور را می خواهند بسازند. اما عده ای، سازندگی را با مادی گرایی، اشتباه گرفته اند. سازندگی چیزی است، مادی گری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند.

سال های سال، این کشور را ویران کرده اند. بعد از انقلاب هم، به وسیله ی مهاجمین خارجی، هشت سال، همان کار را ادامه دادند. این کشور، باید ساخته شود. این سازندگی تلاش لازم دارد. از پایان جنگ تا امروز هنوز سه سال و اندی می گذرد. زمان زیادی از پایان جنگ تا امروز نگذشته است. یک بمب در یک جا بیفتد یک لحظه ویرانگری است؛ اما ساختن همان ویرانه چقدر طول می کشد؟ فرض کنید ساختمانی، خانه ای، عمارت دو، سه طبقه ای، در یک لحظه منفجر می شود؛ اما در یک لحظه ساخته نمی شود یک کشور را هشت سال ویران کردند. مگر شوخی است؟! قبل از این، خاندان منحوس پهلوی - که لعنت خدا بر آن ها و بر کارگزاران و دستیاران شان، و لعنت خدا بر خانواده ی قاجار و دستیاران شان باد - این مملکت را ویران کردند. بعد که انقلاب شد تا آن را بسازد مگر دشمنان توانستند تحمّل کنند؟! امروز اسناد همکاری آمریکا با عراق در جنگ تحمیلی علیه ما، در حال رو شدن است. ما آن روز می گفتیم؛ ما آن روز قاطعانه می گفتیم که شرق و غرب از عراق حمایت می کنند. اما یک عده کونه فکر های داخلی انکار می کردند و می گفتند به چه دلیل؟ بفرمایی؛ این دلیل امروز اسناد خود امریکایی ها را امریکایی ها رو می کنند و معلوم می شود که در این چند سال چه کمک های عظیمی به عراق کردند شرق و غرب با یکدیگر همدست شدند؛ این جنگ را به راه انداختند و مملکت را ویران کردند. بعد از سال ها ویرانگری

حکام فاسد پهلوی و قاجار، و بعد از چند سال ویرانگری جنگ، اکنون دولت جمهوری اسلامی به کمک مردم و کارگزاران و متخصصین و کاردان هایش، می خواهد این کشور را بسازد، این کار یک روز و دو روز نیست؛ کار یک سال و دو سال هم نیست این همه مراکز مادی از بین رفته این همه امکان اشتغال نابود شده...! این ها چیزی نیست که ظرف مدت کوتاهی برگردد این را می گویند «سازندگی». این یک مجاهدت است یک جهاد فی سبیل الله است. هر کس که در این مجاهدت شرکت کند، جهاد کرده است. کسی که در راه اداره و حفظ جامعه ی اسلامی - که یک واجب بزرگ است - گامی برداشته، خیلی با ارزش است. اما آن طرف قضیه، مادیگری است، ماده پرستی است، دنیا طلبی است. آن، یک حرف دیگر است.

سازندگی، کاری بود که علی بن ابی طالب علیه السلام داشت؛ که حتی شاید در دوران خلافت هم - که حالا من این را تردید دارم، اما تا قبل از خلافت قطعی است - با دست خود نخلستان آباد می کرد، زمین احیا می کرد؛ درخت می کاشت؛ چاه می کند و آبیاری می کرد. این، سازندگی است دنیا طلبی و مادی طلبی کاری است که عبیدالله زیاد و یزید می کردند. آن ها چه وقت چیزی را به وجود می آوردند و می ساختند؟ آن ها فانی می کردند؛ آن ها می خوردند آن ها تجملات را زیاد می کردند این دو را با هم اشتباه نباید کرد امروز عده ای به اسم سازندگی خودشان را غرق در پول و دنیا و ماده پرستی می کنند. این سازندگی است؟ آن چه که جامعه ما را فاسد می کند، غرق شدن در شهوات است؛ از دست دادن روح تقوا تقوا و فداکاری است؛ یعنی همان روحیه ای که در بسیجی هاست. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلت های اصلی انقلاب زنده بماند.

دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا -

سعی می کند جوان های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می کند. یک «تهاجم فرهنگی» بلکه باید گفت یک «شیخون فرهنگی» یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل عام فرهنگی» است. امروز دشمن این کار را با ما می کند. چه کسی می تواند از این فضیلت ها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا نبسته دل به منافع شخصی نبسته و می تواند بایستد و از فضیلت ها دفاع کند. کسی که خودش آلوده و گرفتار است که نمی تواند از فضیلت ها دفاع کند! این جوان با اخلاص می تواند دفاع کند. این جوان از انقلاب، از اسلام از فضایل و ارزش های اسلامی می تواند دفاع کند. لذا، چندی پیش گفتیم: «همه امر به معروف و نهی از منکر کنند.» الان هم عرض می کنم نهی از منکر کنید این واجب است. این مسؤولیت شرعی شماست امروز مسؤولیت انقلابی و سیاسی شما هم هست. به من می نویسند؛ بعضی بعضی هم تلفن می کنند و می گویند: «ما نهی از منکر می کنیم. اما مأمورین رسمی، طرف ما را نمی گیرند، طرف مقابل را می گیرند!» من عرض می کنم که مأمورین رسمی - چه مأمورین انتظامی و چه مأمورین قضایی - حق ندارند از مجرم دفاع کنند. باید از آمر و ناهی شرعی دفاع کنند. همه دستگاه حکومت ما باید از آمر به معروف و ناهی از منکر دفاع کند این وظیفه است اگر کسی نماز بخواند و کس دیگری به نمازگزار حمله کند، دستگاه های ما از کدام یک بید دفاع کنند؟ از نمازگزار یا از آن کسی که سجاده را از زیر پی نمازگزار می کشد؟ امر به معروف و نهی از منکر نیز همین طور است. امر به معروف هم مثل نماز واجب است.

در نهج البلاغه می فرماید: (وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتْهُ فِي بَحْرِ لُجِّي).
 (1) یعنی امر به معروف و نهی از منکر در مقیاس وسیع و عمومی خود.

ص: 29

حتّی از جهاد بالاتر است؛ چون پایه ی دین را محکم می کند. اساس جهاد را امر به معروف و نهی از منکر استوار می کند. مگر مأمورین و مسؤولین ما می توانند امر به معروف و ناهی از منکر را با دیگران مساوی قرار دهند؛ چه رسد به این که نقطه ی مقابل او را تأیید کنند؟! البته جوان حزب اللهی هم باید باهوش باشد. باید چشم هایش را باز کند و نگذارد کسی در صفوف او رخنه کند و به نام امر به معروف و نهی از منکر فسادی ایجاد نماید که چهره ی حزب الله را خراب کند باید مواظب باشید این، به عهده ی خودتان است. من یقین دارم - و تجربه های این چند سال نشان داده - تا نیروهای مؤمن و حزب اللهی برای انجام کاری به میدان می آیند، یک عدّه عناصر بدلی و دروغین، با نام این ها در گوش های فسادی ایجاد می کنند تا ذهن مسؤولین را نسبت به نیروهای مؤمن و حزب اللهی و مردمی چرکین کنند. مواظب باشید. مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر، مثل مسئله ی نماز است. یادگرفتنی است. باید بروید یاد بگیرید. مسئله دارد که کجا و چگونه باید امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ البته من عرض می کنم - قبلاً هم گفته ام - در جامعه ی اسلامی، تکلیف عامه ی مردم، امر به معروف و نهی از منکر با لسان است؛ با زبان اگر کار به برخورد بکشد آن دیگر تکلیف مسؤولین است. آن ها باید وارد شوند اما امر به معروف و نهی از منکر زبانی، مهمتر است. عاملی که جامعه را اصلاح می کند، همین نهی از منکر زبانی است. به آن آدم بدکار، به آن آدم خلافکار، به آن آدمی که اشاعه ی فحشا می کند، به آن آدمی که می خواهد قبح گناه را از جامعه ببرد، مردم باید بگویند. ده نفر، صد نفر، هزار نفر! افکار عمومی روی وجود و ذهن او باید سنگینی کند. این، شکننده ترین چیز هاست. همین نیروهای مؤمن و بسیجی و حزب اللهی؛ یعنی همین عامّه ی مردم مؤمن؛ یعنی همین اکثریت عظیم کشور عزیز

ما؛ همین هایی که جنگ را اداره کردند؛ همین هایی که از اول انقلاب تا به حال با همه حوادث مقابله کردند. در این مورد مهمترین نقش را می توانند داشته باشند. همین نیروهای مردمی که اگر نبودند - این بسیج اگر نبود این نیروی عظیم حزب الله اگر نبود - شکست می خوردیم؛ در مقابل دشمنان گوناگون هم در این چند سال شکست می خوردیم و آسیب پذیر بودیم. کارخانه ما را می خواستند به تعطیلی بکشند؛ نیروی حزب اللهی از داخل کارخانه می رود به سینه شان. مزرعه ی ما را در اوایل انقلاب می خواستند آتش بزنند؛ نیروی حزب اللهی از همان وسط بیابان ها و روستا ها و مزارع می زد توی دهان شان خیابان ها را می خواستند به اغتشاش بکشند؛ نیروی حزب اللهی می آمد سینه سپر می کرد و در مقابل شان می ایستاد جنگ هم که معلوم است! این، آن نیروی اصلی کشور است. نظام اسلامی متکی به این نیروست. اگر مردم؛ یعنی همین نیروهای مؤمن و حزب اللهی با نظام باشند، با دولت باشند - که هستند بحمدالله - اگر این نیروی عظیم و این نیروی بزرگ شکست ناپذیر مردمی در کنار مسئولین و پشت سر مسئولین باشد - که بحمدالله هست هیچ قدرتی نمی تواند با جمهوری اسلامی مقابله کند.

دشمنان ما از این می ترسند. در تبلیغات جهانی، بلندگوهای امریکایی و صهیونیستی، الان مدتی است که جمهوری اسلامی شایعه پراکنی ایران را به نظامی گری و افزایش سلاح متهم می کنند! می گویند: «ایران سلاح های کشتار جمعی دارد این ها سلاح های اتمی درست می کنند! از فلاخن جا کلاهک اتمی آورده اند!» حرف هایی که هر عاقلی در دنیا اگر تأمل کند، می فهمد دروغ است. بمب اتم چیزی است که است که بشود بشود بی سر و صدا از یک کشور به کشوری منتقلش کرد؟! می فهمند دروغ است؛ می دانند دروغ است؛ شایعه درست می کنند. برای این که از نظام اسلامی چهره ای بسازند

که گویی با صلح و استقرار صلح در دنیا مخالف است. یکی از تلاش های خباثت آمیز امریکا و صهیونیست ها علیه جمهوری اسلامی این است. من می گویم شما اشتباه کرده اید. شما اشتباه کرده اید که خیال کرده اید قدرت جمهوری اسلامی در این است که در داخل، بمب اتمی فراهم کند یا بسازد این ها نیست. اگر این بود که جمهوری اسلامی حالا بخواهد مثلاً یک بمب اتمی درست کند. صد هایش را کشور های بزرگ دارند. اگر کسی با بمب اتم می توانست بر کسی پیروز شود، آمریکا و شوروی سابق و بقیه ی قدرت های خبیث دنیا، تا به حال صد بار جمهوری اسلامی را از بین برده بودند. چیزی که به یک نظام قدرت می دهد، بمب اتم نیست. قدرت نظام اسلامی - که امریکا و شوروی سابق و بقیه ی قدرت های ریز و درشت عالم تا امروز نتوانسته اند و نخواهند توانست با آن مقابله کنند - قدرت ایمان نیرو های حزب الله است.

جمهوری اسلامی باید این نیرو را حفظ کند. این قدرت عظیم را باید حفظ کند. شما جوان ها باید دائم در صحنه باشید. باید دائم نشان دهید که جمهوری اسلامی آسیب ناپذیر است. نیروی مؤمن بسیج و نیرو های حزب اللهی در سر تا سر کشور و آحاد مؤمن در این کشور باید کاری کنند که امید امریکا و صهیونیست ها و بقیه ی قدرت های دشمن از جمهوری اسلامی به کلی قطع شود.

امیدواریم خداوند متعال، شما جوان های مؤمن و فداکار و با تقوا را محفوظ بدارد و ان شاء الله قلب مقدس ولی عصر ارواحناده از همه ی شما خشنود باشد. ان شاء الله با قدرت ایمان و حضور شما، همه ی کید و توطئه های دشمن خنثی شود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

*گفتار دوم (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين نحمده ونستعينه ونؤمن به ونتوكل عليه ونستغفره ونصلی ونسلم على حبيبه و نجييه و خيرته في خلقه، حافظ سره و مبلغ، رسالاته بشير رحمته و نذير نعمته سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الأَطيبين الأَطهرين المنتجبين المعصومين المطهرين، الهداة المهديين. سيما بقيّة الله في الارضين وصل على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. عن رسول الله صلى الله عليه و آله انه قال: «(حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ)» (2) (عليه و على آله السلام) انه قال: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَا» (3).

همه ی برادران و خواهران نمازگزار عزیز و نفس خود را به ترس از خدا و رعایت پرهیزکاری و اجتناب از گناهان و پرداختن به طلب رضای خالق متعال جلّت عظمته توصیه می کنم. این روح و هدف زندگی است و همین است که برای ما در آن روزی که (لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ) (4)؛ همچنین در حیات دنیا مایه سعادت و سپیدروی خواهد شد.

امروز به مناسبت روز عاشورا نیت کردم که درباره ی نهضت

ص: 33

1- خطبه های نماز جمعه (عاشورای 1416) - 1374/03/19.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 261

3- مدينة المعاجز الاثمة الاثنی عشر، ج 4، ص 52.

4- سوره ی شعرا آیه ی 88

حسینی علیه الصلاة والسلام سخن بگویم. چیز عجیبی است؛ که همه ی زندگی ما از یاد حسین علیه السلام لبریز است؛ خدا را شکر درباره ی نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هر چه در این باره می اندیشد میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است هنوز خیلی حرف ها درباره ی این حادثه ی عظیم و عجیب و بی نظیر وجود دارد که ما باید درباره ی آن فکر کنیم و برای هم بگوییم.

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می تواند در حرکت چند ماهه حضرت ابی عبدالله علیه السلام - از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن در طول حرکت از مدینه روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید - بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستیم بگویم هزار ها درس می شود گفت هزار ها درس هست. ممکن است هر اشاره ی آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما این که می گویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کار ها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن می شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور برای تربیت خود و اداره ی جامعه و قرب به خدا درس است.

به خاطر این است که حسین بن علی اروحنا فدا و فدا اسم و ذکره، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این گونه می درخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آن ها مثل ماه و ستارگان باشند، این بزرگوار مثل خورشید می درخشد.

و اما، آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم. همه ی آن ها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است.

به امام حسین علیه السلام می گفتند: شما در مدینه و مکه و مکه، محترمید

و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این هم مرید، این همه شیعیان زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟

این، آن سؤال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی گویم کسی این مطلب را نگفته است چرا انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض می کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه ای در این قضیه است.

دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت تشکیل دهد. این هدف قیام ابی عبدالله علیه السلام بود. این حرف نیمه درست است نمی گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی شود انسان به نتیجه برسد بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله کسی که به قصد حکومت حرکت، می کند، تا آن جا پیش می رود که ببیند این کار، شدنی است تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد وظیفه اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن جا جایز است انسان برود که بشود رفت. آن جا که نشود رفت باید برگشت اگر آن کسی که می گوید هدف حضرت از این قیام تشکیل حکومت حقّه ی علوی است مرادش این است این درست نیست برای این که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی دهد.

در نقطه ی مقابل گفته می شود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می دانست که نمی تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدّتی بر سر زبان ها

خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه ای هم این را بیان می کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده اند. این حرف که اصلاً حضرت قیام کرد برای این که شهید شود حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن کاری بکنیم!

این حرف را هم، ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز ما چنین چیزی نداریم شهادتی را که ما در شرع مقدس می شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می بینیم معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این که آدم اصلاً راه بیفتد برای این که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه ی چینی که «خون من پای ظالم را بلغزند و او را به زمین بزند» این ها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه ی به آن عظمت است در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت این نیست.

پس به طور خلاصه نه می توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود و نه می توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی می کنم در خطبه ی اوّل - که عمده صحبت من هم امروز در خطبه ی اوّل و همین قضیه است - ان شاء الله این را بیان کنم.

بنده به نظرم این طور می رسد کسانی که گفته اند «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود» میان هدف و نتیجه خلط کرده اند. نخیر؛ هدف این ها نبود. امام حسین علیه السلام هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می طلبید که این حرکت یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت».

البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم حکومت را آماده کرد و می کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می کرد. هم برای این توطین نفس می کرد هم برای آن. هر کدام هم می شد درست بود و ایرادی نداشت اما هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می کنم؛ بعد مقداری توضیح می دهم.

اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه السلام را بیان کنیم، باید این طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر انجام نداده بود، نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیر المؤمنین، نه امام حسن مجتبی.

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین به این واجب عمل نشده بود - عرض می کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می کرد تا درسی برای همه ی تاریخ باشد. مثل این که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه ی تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه ی تاریخ مسمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم شد. این واجب هم باید به وسیله ی امام حسین علیه السلام انجام می گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه ی انجام این واجب در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی آمد؛ مثلاً در زمان امام علی التّقی علی السلام

پیش می آمد همین کار را امام علیّ النّقی می کرد و حادثه ی عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام امام علی النقی علیه الصّلاة والسلام می شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می آمد آن بزرگواران عمل می کردند. در زمان قبل از امام حسین پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت پیش نیامد.

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می دهم. این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب به یکی از دو نتیجه می رسد یا نتیجه اش این است که به قدرت و حکومت می رسد اهلاً و سهلاً⁽¹⁾، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می رسید قدرت را محکم می گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیر المؤمنین اداره می کرد. یک وقت هم انجام این واجب به حکومت نمی رسد به شهادت می رسد.

برای آن هم امام حسین حاضر بود.

خداوند امام حسین و دیگر ائمه بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می آمد، تحمل کنند و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهم. برادران و خواهران نمازگزار عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می آید یک مجموعه احکام می آورد. این احکامی را که پیغمبر می آورد بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد؛ مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می گویند.

خُب؛ اسلام بر قلب مقدّس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را

ص: 38

آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام همه ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

(مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ) (1) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه ی آن چیز هایی را که می تواند انسان و یک جامعه ی انسانی را به سعادت برساند بیان فرمود. نه فقط بیان بلکه آن ها را عمل و پیاده کرد خُب؛ در زمان پیغمبر حکومت اسلامی و جامعه ی اسلامی تشکیل شد اقتصاد اسلامی پیاده شد جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می نشیند.

خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه ی اسلامی و فرد اسلامی از این خط بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسان ها به کمال می رسند؛ انسان ها صالح و فرشته گون می شوند، ظلم در میان مردم از بین می رود بدی فساد اختلاف فقر و جهل از بین می رود. بشر به خوشبختی کامل می رسد و بنده ی کامل خدا می شود.

اسلام این نظام را به وسیله ی نبی اکرم آورد و در جامعه ی آن روز بشر پیاده کرد در کجا؟ در گوشه ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به به مکه و و چند شهر دیگر توسعه داد.

سؤالی در این جا باقی می ماند و آن این که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط به راه انداخته است، دستی، یا حادثه ای آمد و را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر

ص: 39

جامعه اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می شوند خیلی وقت ها چنین چیزی پیش می آید - اما احکام اسلامی از بین نمی رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می شوند، حکومت ها هم فاسد می شوند علما و گویندگان دین هم فاسد می شوند! از آدم های فاسد اصلاً دین صحیح صادر نمی شود. قرآن و حقایق را تحریف می کنند؛ خوب ها را بد، بد ها را خوب منکر را معروف و معروف را منکر می کنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صد و هشتاد درجه به سمت دیگر عوض می کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد تکلیف چیست؟

البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: (مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) (1). تا آخر - و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می کنم

امام حسین علیه السلام این روایت پیغمبر (2) را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه منحرف شد باید کاری کرد. خدا حکمی در این جا دارد در جوامعی که انحراف به حدی پیش می آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه ای بی تکلیف نمی گذارد.

پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته اند -

ص: 40

1- سوره ی مانده آیه ی 54.

2- مقصود این روایت است: (أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ...) تحف العقول، ص 505

اما پیغمبر که نمی تواند به این تکلیف عمل کند.

چرا نمی تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می شود عمل کرد که جامعه منحرف شده باشد جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیر المؤمنین که به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه های آن انحراف پدید آمده است اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد.

شاید بشود گفت در برهه ای از زمان چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه ی احکام اسلامی است، اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه اگر جامعه به تدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز انقلاب - اگر آن حکم انقلاب را نداشته باشیم. این حکومت به چه دردی می خورد؟

پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه ی منحرف به خط اصلی است از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه ی اسلامی بیشتر است حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج شتر است چرا؟ به خاطر این که در حقیقت این حکم تضمین کننده ی زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مشرف به مردن است یا مرده و از بین رفته است.

خُب چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در

زمانی واقع شود که آن انحراف به وجود آمده است. البته به شرط این که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است اگر موقعیت مناسب نباشد هر کاری نکنند فایده ای ندارد و اثر نمی بخشد باید موقعیت مناسب باشد.

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه ای بر آن مترتب می شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می داد.

در زمان امام حسین علیه السلام هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است برای این که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی کند! شُرب خمر و کار های خلاف می کند. تعرضات و فساد های جنسی را واضح انجام می دهد. علیه قرآن حرف می زند علناً شعر برخلاف قرآن و بر رد دین می گوید و علناً مخالف با اسلام است منتها چون اسمش رئیس مسلمان هاست نمی خواهد اسم اسلام را براندازد او عامل به اسلام علاقه مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود مثل چشمه ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می کند و بیرون می ریزد و همه ی دامنه را پر می کند از وجود او آب گندیده می ریزد و همه ی جامعه ی اسلامی را پُر خواهد کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم در رأس قله است و آن چه از او تراوش کند، در همان جا نمی ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه می ریزد و همه ی قله را فرا می گیرد!

مردم عادی هر کدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدم های عادی ممکن است برای خودشان یا برای عده ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است اگر فاسد شد فساد او می ریزد و همه ی فضا را می کند؛ پر می کند؛ همچنان که اگر صالح شد صلاح او می ریزد و همه ی دامنه را فرا می گیرد.

چنین کسی با آن فساد بعد از معاویه خلیفه ی مسلمین شده است! خلیفه ی پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است در مقابل انسان های معارض برای آن ها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه می زند. پس خطر هست.

این که می گوئیم موقعیت مناسب است یعنی فضای جامعه ی اسلامی طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسان ها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه امام حسین می خواست قیام کند پیام او دفن می شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاست ها به گونه ای بود که مردم نمی توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار ده سال در زمان خلافت معاویه امام بود ولی چیزی نگفت کاری اقامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن جا مناسب نبود.

قبلاً هم امام حسن علیه السلام بود ایشان هم قیام نکرد: چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین

و امام سجاده، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار این مجاهدت را کرده است مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما این ها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می آمد همین کار را می کردند و به همین مقام می رسیدند.

خب امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - این ها که عامی نبودند، همه دین شناس، آدم های عارف، عالم و چیز فهم بودند - وقتی به حضرت می گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف برداشته است. آن ها نمی فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان علیه قدرتی آن چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟ مگر چنین چیزی می شود؟ این تکلیف همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد به امام هم می گفتند «آقا! شما که با شاه در افتاده اید خطر دارد.» امام نمی دانست خطر دارد؟ امام نمی دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی انسان را می گیرد می کشد شکنجه می کند دوستان انسان را می کشد و تبعید می کند؟ امام این ها را نمی دانست؟!

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن جا به نتیجه ی شهادت رسید این جا به نتیجه ی حکومت این همان است؛ فرقی نمی کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب اساس معارف حسین است. معارف حسینی، بخش

عظیمی از معارف شیعه است. این پایه ی مهمی است و خود یکی از پایه های اسلام است.

پس هدف عبارت شد از بازگرداندن جامعه ی اسلامی به خط صحیح چه زمانی؟ آن وقتی که راه عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است.

البته دوران تاریخ اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می افتد و می خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند برای این که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند یک وقت است که وقتی قیام کرد به حکومت می رسد این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام به حکومت نمی رسد به شهادت می رسد.

آیا در این صورت واجب نیست؟ چرا به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد دیگر قیام فایده ای ندارد؟ چرا هیچ فرقی نمی کند. این قیام و این حرکت در هر دو صورت فایده دارد چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد.

این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیر المؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود زمینه مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین این اصل قضیه

پس می توانیم این طور جمع بندی کنیم بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه ی اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه ی اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار گاهی به نتیجه ی حکومت می رسد امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه ی شهادت می رسد برای این هم آماده بود.

ما به چه دلیل این مطلب را عرض می کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی عبدالله علیه السلام چند عبارت را انتخاب کرده ام - البته بیش از این هاست که همه همین معنا را بیان می کند - اوّل در مدینه آن شبی که ولید حاکم مدینه حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، (نَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْبَيْعَةِ وَالْخِلَافَةِ) (1) برویم فکر کنیم ببینیم ما باید خلیفه شویم یا یزید باید خلیفه شود مروان فردای آن روز حضرت را در کوچه های مدینه دید گفت: یا اباعبدالله تو خودت را به کشتن می دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی کنی؟ بیا بیعت کن خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!

حضرت در جواب او این جمله را فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ مِثْلَ يَزِيدَ) (2)؛ دیگر باید با اسلام خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل

یزید مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می خواهد بفرماید که تا به حال هر چه بود قابل تحمل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است با حکومت کسی مثل یزید نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف خطر جدی است اشاره می کند. مسئله عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

حضرت ابی عبد الله علیه السلام هم هنگام خروج از مدینه هم هنگام خروج از مکه صحبت هایی با محمد بن حنفیه داشت. به نظر من می رسد که این وصیت مربوط است به هنگامی که می خواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجه هم که محمد بن حنفیه به مکه آمده بود صحبت هایی با حضرت داشت حضرت به برادرش محمد بن حنفیه چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد.

آن جا بعد از شهادت به وحدانیت خد و چه و چه، به این جا می رسد: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرّاً وَلَا بَطِراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظالِماً» (1)؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات چی ها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج می کنند برای بن که قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ می شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمِّهِ جَدِّي»؛ عنوان این کار همین اصلاح است؛ می خواهم اصلاح کنم این همان واجبی است که قبل از امام حسین انجام نگرفته بوده است.

این اصلاح از طریق خروج است، خروج، یعنی قیام؛ حضرت در این وصیتنامه این را ذکر کرد - تقریباً تصریح به این معناست - یعنی اولاً می خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم،

ص: 47

نه برای این است که حتما باید برویم شهید شویم. نه می خواهیم اصلاح کنیم البته اصلاح کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، طوری است که انسان به حکومت می رسد و خودش زمام قدرت را به دست می گیرد یک وقت نمی تواند این کار را بکند - نمی شود - شهید می شود در عین حال هر دو قیام برای اصلاح است.

بعد می فرماید: (أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بَسِيرَهُ جَدِّي) (1) این اصلاح مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

حضرت در مکه دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه ی حضرت به رؤسای بصره، این طور آمده است: «وقد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنّة نبیه فانّ السنّة قد امیتت و البدعة قد احيیت فان تسمعوا قولی اهدکم سبیل الرشاد» (2)؛ من می خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را می رانده اند و بدعت را زنده کرده اند اگر دنبال من آمدید راه راست با من است؛ یعنی می خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: (فَلْعُمَرَى مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهِ، وَ السَّلَام) (3)؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و این هاست باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند یعنی در جامعه عمل کند؛ نه این که خودش در اتاق خلوت فقط نماز

ص: 48

1- بحار الانوار، ج 44، ص 329 .

2- وقعة الطف، ص 107

3- بحار الانوار، ج 44، ص 335

بخوانند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.

«الْدَّائِنَ بِدِينِ الْحَقِّ»، یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهِ»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام. بنابراین هدف را مشخص می کند.

امام حسین از مکه خارج خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل صحبتی با لحن های مختلف دارد در منزلی به نام بیضه در حالی که حربن یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می رود او هم در کنار حضرت می رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند شاید قبل از این که استراحت کنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن این گونه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بَقُولٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَةً» (1)؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سر کار است که ظلم می کند حرام خدا را حلال می شمارد حلال خدا را حرام می شمارد حکم الهی را کنار می زند - عمل نمی کند - و دیگران را به عمل وادار نمی کند؛ یعنی در میان مردم با گناه با دشمنی و با ظلم عمل می کند - حاکم فاسد ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «لَمْ يُغَيِّرْ بَقُولٍ وَلَا فِعْلٍ» (2) و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَةً» (3)، خدای

ص: 49

1- همان ص 382.

2- همان.

3- تحف العقول، ص 505

متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می گیرد.

این را پیغمبر فرموده است. این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده است این یکی از نمونه های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف «يُغَيِّرُ بَقُولٍ وَفِعْلٍ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل قیام و اقدام کند. به هر کجا می خواهد برسد کشته شود زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.

بعد امام حسین فرمود: (وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا) (1)؛ من از همه ی مسلمانان شایسته ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم اگر پیغمبر این تغییر یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرده است بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجب تر و مناسب تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می کند.

در منزل ازید که چهار نفر به حضرت ملحق شدند. بیان دیگری از امام حسین علیه السلام هست. حضرت فرمود: (أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا أَمْ ظَفِرْنَا) (2). این هم نشانه ی این که گفتیم فرقی نمی کند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته

ص: 50

1- بحار الانوار، ج 44، ص 382

2- وقعة الطف، ص 174

بشوند، تفاوتی نمی کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی کند ما داریم تکلیف مان را انجام می دهیم.

در خطبه ی اوّل بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: (قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ ...) (1) بعد فرمود: (أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا) - تا آخر این خطبه خلاصه و جمع بندی کنم؛ پس امام حسین علیه السّلام برای انجام یک واجب قیام کرد این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است این، واجب عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بدانند این قیام اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت آزار ندیدن نیست. این ها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه السّلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

خب ممکن است هر کسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین در زمان هیچ یک از ائمه ی دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کار های مهم دیگری بود که باید انجام می گرفت و چنین شرایطی در جامعه ی اسلامی تا آخر دوران حضور و اوّل زمان غیبت، اصلاً محقق نشد البته در طول، تاریخ از این گونه شرایط در کشور های اسلامی یاد پیش می آید. امروز هم شاید در دنیای اسلام جا هایی است که زمینه

ص: 51

هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند تکلیف شان را انجام داده اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده اند. بالاخره یکی دو نفر شکست می خورند.

وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف ریشه کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود امیر المؤمنین هم که معصوم بود انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه السلام از لحاظ عملی درس بزرگی به همه ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

هر جا فساد از آن قبیل باشد، امام حسین در آن جا زنده است و با شیوه و عمل خود می گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلو چشم می گذارد.

متأسفانه در کشور های اسلامی دیگر درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می شناختند و قیام امام حسین را می دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می شود، مردم تعجب نکردند. حقیقت همین شد؛ خون بر شمشیر پیروز گردید.

بنده یک وقت در سال ها پیش همین مطلب را در جلسه ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می کند.

یک نفر یک طوطی در خانه داشت - البته مثل است و این

مَثَل ها برای بیان حقایق است - زمانی می خواست به سفر هند برود. با اهل و عیال خود که خدا حافظی کرد با آن طوطی هم وداع کرد گفت من به هند می روم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویش ها و دوستان من در آن جایند. آن جا بگو یکی از شما در منزل ماست حال مرا برای آن ها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ی ماست. چیز دیگری از تو نمی خواهم.

اورفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطی های زیادی روی درختان نشسته اند. آن ها را صدا کرد گفت: ای طوطی های عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه ماست وضعیتش هم خیلی خوب است. در قفس به سر می برد اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد یک وقت دید آن طوطی ها که روی شاخه های درختان نشسته بودند. همه بال بال زدند و روی زمین افتادند جلو رفت دید مرده اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً- پنج تا ده تا طوطی - با شنیدن این حرف جانشان را از دست دادند! اما گذشت بود و کاری نمی توانست بکند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند روی زمین افتادند و مردند!

تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پر پر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد طوطی مُرده بود دیگر؛ نمی شد نگهش دارد پایش را گرفت و آن را روی پشت بام پرتاب کرد.

تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله ی آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطی ها به من یاد دادند آن ها فهمیدند که من این جا در قفس اسیر و زندانیم با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آن ها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله ی مکانی از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.

بنده آن روز - بیست و چند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را می شنیدند، گفتم: عزیزان من امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط همان شرایط است؛ زندگی همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خُب امام حسین به همه ی نسل ها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمی شد، ما باید می فهمیدیم که تکلیف ما چیست.

ملتی که اسیر است ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت می کنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

با زبان نمی شد. اگر این مطلب را با صد زبان می گفت و خودش نمی رفت ممکن نبود این پیغام از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمی کند؛ هزار گونه توجیه و تأویل می کنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت،

حقیقتاً آن چه که از صحنه ی روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم هنوز تک و بی همتاست و نظیری ندارد. همان طور که پیغمبر فرمود، امیر المؤمنین فرمود، امام حسن فرمود - بنابر آن چه که در روایات هست - (لَا يَوْمَ كَيْفُومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) [\(1\)](#)؛ هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه ی تو نیست.

امروز هم روز عاشوراست و بنده مایلیم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه ی حوادث عاشورا گریه آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین، حرف او، خطبه ی او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان، همه ی این ها مصیبت است، تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه ای از آن ها را حالا عرض می کنم.

این روز ها، روز های روضه و گریه است؛ شما هم همه جا می شنوید. بنده برای این که خودم را مختصری در این میهمانی عظیم حسینی وارد کرده باشم، این چند کلمه را عرض می کنم و چون این ملت ما خیلی جوان در راه خدا داده است - شاید در بین این جمعیت هزاران نفر هستند که جوانانشان را از دست داده اند - فکر کردم که چند کلمه از جوانان امام حسین عرض کنم. ما به همه می گوییم که از روی متن روضه بخوانید؛ حالا بنده می خواهم متن کتاب لهوف ابن طاووس را برایتان بخوانم تا ببینیم روضه ی متنی چگونه است. بعضی می گویند آدم نمی شود همان را که در کتاب نوشته است بخواند؛ باید پرورانیم

ص: 55

- بسازیم - خُب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب چند کلمه ای می خوانیم.

علی بن طاووس از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛ خانواده ی او همه اهل علم و دینند. همه ی آن ها یا خیلی از آن ها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی بن موسی بن جعفر بن طاووس و احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس - این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلفین بزرگ و ثقات (1) بزرگند. کتاب معروف لهوف از سیّد علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است. در تعبیرات منبری های ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده می شود؛ از بس متقن و مهم است. من از روی این می خوانم.

می گوید: «فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ» (2)؛ یعنی وقتی که همه ی اصحاب امام حسین به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده ی او باقی نماند، «خرج علی بن الحسین علیه السلام» (3)؛ علی اکبر از خیمه گاه خارج شد. «كَانَ مِنَ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا»؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فاذن له»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهر زاده نیست که امام به او بگوید نرو - بایست - این پاره ی تن و پاره ی جگر خود اوست حال که می خواهد برود باید امام حسین اجازه دهد. این اتفاق امام حسین است؛ این اسماعیل حسین است؛ این اسماعیل حسین است که به میدان می رود. «فاذن له»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به طرف میدان راه افتاد، «ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ يَأْنِسٍ مِنْهُ»؛ امام حسین نگاهی از روی نومیدی به قد و قامت علی اکبر انداخت. «وَأَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامَ»

ص: 56

1- افراد مورد اطمینان

2- لهوف علی قتلی الطنوف ص 112.

3- همان

عَيْنُهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اللَّهُ هَذَا (1) گفت: خدایا خودت شاهد باش. «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَدُّ بِهِ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه ی مردم شبیه تر به پیغمبر بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق؛ از همه جهت!

به به چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبر، از همه شبیه تر است. قیافه و حرف زدش هم به پیغمبر و به حرف زدن پیغمبر از همه شبیه تر است. شما ببینید امام حسین، به چنین جوانی چقدر علاقه مند است! به این جوان عشق می ورزد؛ نه فقط به خاطر این که پسر اوست. به خاطر شباهت آن هم چنان شباهتی به پیغمبر! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر بزرگ شده است. به این پسر خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ خیلی برایش سخت است. بالاخره رفت.

مرحوم ابن طاووس نقل می کند که این جوان به میدان جنگ رفت و شجاعانه جنگید بعد نزد پدرش برگشت و گفت: پدر جان تشنگی دارد مرا می کشد؛ اگر آبی داری به من بده. حضرت هم آن جواب را به او داد برگشت و به طرف میدان رفت. حضرت در جواب به او فرمود برو بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که به دست جدّت سیراب خواهی شد. «فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ»؛ علی اکبر به طرف میدان جنگ برگشت.

مؤلف این کتاب ابن طاووس است؛ آدم ثقه ای است. این طور نیست که برای گریه گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفی بزند نه. عباراتش عبارات متقنی است. می گوید: «وَقَاتَلَ اعْظَمَ الْقِتَالِ»؛ علی اکبر بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شجاعت و شهادت جنگید. بعد از آن که مقداری جنگید، «فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ»؛ یکی از افراد دشمن آن حضرت را با تیری هدف

ص: 57

گرفت. «فصرعه»؛ پس او را از روی اسب به زمین انداخت.

«فَنَادَى يَا أَبْنَاهُ عَلَيْنِكَ السَّلَامُ»؛ صدای جوان بلند شد: پدر، خداحافظ! «هَذَا جَدِّي يَقْرَأُكَ السَّلَامَ»؛ این جَدِّم پیغمبر است که به تو سلام می رساند. «وَيَقُولُ لَكَ: عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا»؛ می گوید: فرزندم حسین! زود بیا بر ما وارد شو - علی اکبر همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد - «ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ» (1)؛ بعد آهی یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

فجاء الحسين عليه السلام امام حسين تا صدای فرزند را شنید، به طرف میدان جنگ آمد آن جایی که جوانش روی زمین افتاده است. «حتى وقف عليه»؛ بالای سر جوان خود رسید. «وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ»؛ صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت. «وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ»؛ حضرت صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت و این کلمات را گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت...

قال الراوى: «وخرجت زينب بنت علي عليهما السلام»؛ راوی می گوید: یک وقت دیدیم که زينب از خيمه ها خارج شد. «فَنَادَى يَا حَبِيبَاهُ يَا ابْنِ أَخَاهُ» صدایش بلند شد: «ای عزیز من ای برادرزاده من!». «وَجَاءَتْ فَأَكْبَتَ عَلَيْهِ»؛ آمد و خودش را روی پیکر بی جان علی اکبر انداخت. «فَجَاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ»؛ امام حسين عليه السلام آمد، بازوی خواهرش را گرفت او را از روی جسد علی اکبر بلند کرد و پیش زن ها فرستاد.

«ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ بَعْدَ الرَّجُلِ»؛ دنباله ی این قضیه را نقل می کند که اگر بخواهیم این عبارات را بخوانیم، واقعاً دل انسان از شنیدن این کلمات آب می شود!

من از این عبارت ابن طاووس، مطلبی به ذهنم رسید. این که می گوید: «فَأَكْبَتَ عَلَيْهِ»، آن چه در این جمله ابن طاووس است - که

ص: 58

حتماً از روایات و اخبار صحیحی نقل کرده - نمی گوید که امام حسین خودش را روی بدن علی اکبر انداخت؛ امام حسین فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آن که خودش را از روی بی تابی روی بدن علی اکبر انداخت حضرت زینب کبری است.

من در هیچ کتاب و هیچ مقتلی ندیدم که این زینب بزرگوار، این عمّه ی سادات، این عقیله بنی هاشم، وقتی که دو پسر خودش، دو علی اکبر خودش هم در کربلا شهید شدند - یکی عون و یکی محمد - عکس العملی نشان داده باشد؛ مثلاً فریادی کشیده باشد، گریه ی بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آن ها انداخته باشد! به نظرم رسید این مادران شهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه ی زینب را عمل و پیاده می کنند! بنده ندیدم، یا کمتر مادری را دیدم - مادر یک شهید، مادر دو شهید، مادر سه شهید - که وقتی انسان او را می بیند در او ضعف و عجز احساس کند!

مادران واقعا شیرزنانی هستند که انسان می بیند زینب کبری نسخه ی اصلی رفتار مادران شهدای ماست. دو پسر جوانش - عون و محمد - شهید شدند، حضرت زینب سلام الله علیها عکس العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر - غیر از مورد پسران خودش - دارد که خودش را روی جسد شهید انداخت یکی همین جاست که بالای سر علی اکبر آمد و بی اختیار خودش را روی بدن علی اکبر انداخت، یکی هم عصر عاشورا است؛ آن وقتی که خودش را روی بدن برادرش حسین انداخت و صدایش بلند شد: «یا رسول الله هذا حسینک مرّتل بدماء» (1)؛ ای پیغمبر خدا این حسین توست؛ این عزیز توست این پاره ی تن توست! چه مصیبت هایی را تحمل کردند!

ص: 59

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) (1).

قبل از خطبه ی دوم چند دعا بکنم با این چشم های اشکبار، خدا را بخوانیم. ظهر جمعه است، ان شاء الله خدای متعال، برکات و رحمتش را بر ما نازل کند. پروردگارا! تو را به حسین و زینب علیهما السلام قسم می دهیم که ما را جزو دوستان و یاران و دنباله روان آنان قرار بده.

پروردگارا! حیات و زندگی ما را زندگی حسینی و مرگ ما را مرگ حسینی قرار بده.

پروردگارا! امام بزرگوار ما را که به این راه هدایت مان کرد با شهدای کربلا محشور کن. شهدای عزیز ما را با شهدای کربلا محشور کن.

پروردگارا! به کسانی که در راه خدا، در راه این انقلاب و در راه اسلام، از جان و عمر خود مایه گذاشتند؛ جانبازان عزیزمان، ایثارگران، آزادگان و کسانی که هنوز در دست دشمن در اسارتند - هر تعدادی که هستند - از خزانه ی غیب ات، رحمت و فضل خود را نازل کن.

پروردگارا! رحمت خود را بر این امت و ملت نازل کن؛ همه ی گرفتاری های این ملت را به فضل و تدبیر و حکمت خود برطرف کن.

پروردگارا! این ملت بزرگ، این ملت حسینی و عاشورایی را بر همه دشمنان کوچک و بزرگش پیروز کن؛ دشمنان او را مأیوس و ناکام کن.

پروردگارا! اسلام را در میان ما روز به روز زنده تر و شاداب تر کن.

پروردگارا! اجر کسانی که برای این ملت و این کشور، زحمت می کشند و از هر لحاظ خدمتی می کنند - مخصوصاً

ص: 60

مسئولین کشور که دلسوزانه خدمت می کنند - به بهترین و وافرترین وجهی عطا کن.

پروردگارا! گذشتگان ما را بیا مرز مرضای ما را شفا عنایت کن؛ پدر و مادر و ذوی الحقوق و اساتید ما را مشمول رحمت و فضل خود قرار بده.

پروردگارا! همه ی کسانی که حاجتی دارند و از ما التماس دعا کردند و خواستند که مسألت آن ها را به درگاه خدای متعال بیاوریم متضرعانه از تو می خواهیم حاجات شان را برآورده فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، امت اسلامی را در هر جای دنیا که هستند، سربلند کن؛ تکلیف حسینی را به آن ها تعلیم بده؛ توفیق انجام این تکلیف را به آن ها عنایت فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، قلب امام زمان ما، ولی عصر ما ارواحنا فداه را از ما خشنود و راضی کن؛ ما را از یاران و موالیان آن بزرگوار قرار ده توفیق و سعادت زیارت آن بزرگوار را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، آن خیری که از تو خواستیم و نخواستیم، به ما عنایت کن و از هر شرّی به تو پناه بردیم و پناه نبردیم، ما را از آن در امان بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) (1)

ص: 61

*گفتار سوم (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ سَدِّدْ لِسَانَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ) (2)

یکی از نکات برجسته در فرهنگ اسلامی، که مصداق های بارزش، بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دیده می شود، فرهنگ رزمندگی و جهاد است. جهاد هم فقط به معنای حضور در میدان جنگ نیست؛ زیرا هر گونه تلاش در مقابله با دشمن، می تواند جهاد تلقی شود. البته بعضی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت بکشند و از آن، تعبیر به جهاد کنند؛ اما این تعبیر، درست نیست. چون یک شرط جهاد این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است که جهاد رزمی نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که جهاد سیاسی نامیده می شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به جهاد فرهنگی تعبیر می شود و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن جهاد سازندگی اطلاق می گردد. البته جهاد، با عنوان های دیگر و در میدان های دیگر هم هست. پس

ص: 63

1- در دیدار فرماندهان لشکر 27 محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، 1375/3/20

2- البلد الامین و الدرع الحصین، ص 349

شرط اول جهاد این است که در آن تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این که، در مقابل دشمن صورت گیرد.

این نکته در فرهنگ اسلامی، نکته ی برجسته ای است، که گفتیم نمونه هایی هم در میدان های مختلف دارد در روزگار ما هم، وقتی ندای مقابله با رژیم منحوس پهلوی از حلقوم امام رضوان الله علیه و همکاران ایشان در سال 1341 بیرون آمد، جهاد شروع شد. پیش از امام هم، البته جهاد به صورت محدود و پراکنده وجود داشت که حائز اهمیت نبود. هنگامی که مبارزه ی امام شروع شد جهاد اهمیت پیدا کرد تا این که به مرحله ی پیروزی خود یعنی پیروزی انقلاب اسلامی رسید. بعد از آن هم تا به امروز، در این کشور جهاد بوده است چون ما دشمن داریم. چون دشمنان ما، از لحاظ نیروی مادی، قوی هستند. چون اطراف و جوانب ما را، از همه جهت دشمنان گرفته اند. آن ها در دشمنی با ایران اسلامی، جدی هستند و سر شوخی ندارند؛ چون می خواهند از هر راهی که شد ضربه بزنند. پس، در ایران اسلامی، هر کس به نحوی در مقابل دشمن - که از اطراف، تیر های زهر آگین را به پیکر انقلاب و کشور اسلامی، نشانه رفته است - تلاشی بکند، جهاد فی سبیل الله کرده است. بحمد الله، شعله ی جهاد بوده است و هست و خواهد بود.

البته یکی از جهاد ها هم جهاد فکری است. چون دشمن ممکن است ما را غافل کند، فکر ما را منحرف سازد و دچار خطا و اشتباهمان گرداند؛ هر کس که در راه روشنگری فکر مردم تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوء فهمی شود، از آن جا که در مقابله با دشمن است تلاشش جهاد نامیده می شود. آن هم جهادی که شاید امروز، مهم محسوب می شود. پس، کشور ما امروز کانون جهاد است و از این جهت هیچ نگرانی ای هم نداریم. الحمد لله مسؤولین کشور خوبند. امروز در رأس کشور،

شخصیت های مؤمن، مجاهد، آگاه و صمیمی قرار دارند. امروز شخصیتی مثل رئیس جمهور ما - آقای هاشمی رفسنجانی - که یک شخصیت مجاهد و مبارز است و عمرش را هم در جهاد گذرانده شب و روز جهاد می کند. مسئولین دیگر، در بخش های مختلف - مجلس، قوه ی قضائیه، نیروهای مسلح، آحاد مردم - همه و همه در جهادند و مملکت، مملکت جهاد فی سبیل الله است. از این جهت بنده که بیشتر سنگینی بارم این است که نگاه کنم بینم کجا شعله ی جهاد در حال فروکش کردن است و به کمک پروردگار نگذارم بینم کجا اشتباه کاری می شود، جلوش را بگیرم - مسؤولیت اصلی حقیر، همین هاست - از وجود جهاد در وضع کنونی کشور، نگران نیستم. این را شما بدانید! منتها، نکته ای بلیغ در قرآن است که ما را به فکر می اندازد. قرآن به ما می گوید: نگاه کنید و از گذشته تاریخ، درس بگیرید. حال ممکن است بعضی بنشینند و فلسفه بافی کنند که گذشته برای امروز نمی تواند سرمشق باشد. شنیده ام که از این حرف ها می زنند و البته برف انبار می کنند! به خیال خودشان، می خواهند با شیوه های فلسفی مسائلی را مطرح کنند کاری به کار آن ها نداریم. قرآن که صادق مصلّد است، ما را به عبرت گرفتن از تاریخ دعوت می کند. عبرت گرفتن از تاریخ یعنی همین نگرانی ای که الان عرض کردم چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم باید دغدغه داشته باشیم این دغدغه مربوط به آینده است. چرا و برای چه، دغدغه؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟

اتّفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقت عرض کردم: جا دارد ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی شان، قاری شان و اجامر و اوباش شان - در کوفه و کربلا جمع شدند

و جگر گوشه ی پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟ خوب؛ انسان باید به فکر فرو رود، که چرا چنین شد؟ این قضیه را بنده دو، سه سال پیش، در یکی دو سخنرانی، با عنوان "عبرت های عاشورا" مطرح کردم. البته درس های عاشورا مثل درس شجاعت و غیره جد است. از درس های عاشورا مهمتر، عبرت های عاشورا است. این را من قبلاً گفته ام. کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آن ها تهمت خارجی بزنند!

خارجی معنایش این نیست که این ها از کشور آمده اند. آن زمان اصطلاح خارجی به معنای امروز به کار نمی رفت. خارجی یعنی جزو خوارج. یعنی خروج کننده. در اسلام فرهنگی است معتابه این که، اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مؤمنین و نیروهای مؤمنین قرار می گیرد پس خارجی یعنی کسی که علیه امام عادل خروج می کند. لذا، همه ی مردم مسلمان، آن روز از خارجی ها یعنی خروج کننده ها بدشان می آمد.

در حدیث است که «من خرج علی امام عادل قدمه هدر» (1) کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خودش هدر است. اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می دهد در اینجا چنین برخوردی دارد به هنگام قیام امام حسین علیه السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه ی زهرا و پسر امیر المؤمنین علیهم السلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه!

آن عده، در معرفی امام حسین علیه السلام به عنوان خروج کننده، موفق شدند. حُب دستگاه حکومت ظالم، هر چه دلش می خواهد می گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آن چه

ص: 66

بنده را دچار دغدغه می کند، همین جای قضیه است. می گویم: چه شد که کار به این جا رسید؟ چه شد که امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل انگاری شد که ناگهان فاجعه ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می کند. مگر ما از جامعه ی زمان پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام قرص تر و محکم تریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟ خُب به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. به همین دلیل قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره ی اصل قضیه صحبت کنم. آن گاه سر رشته مطلب را به دست ذهن شما می سپارم تا خودتان درباره ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه اند، دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عملند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی می توان جلو تکرار چنین قضایایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلو قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه السلام رسیده بود. مگر این که چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان مینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده های محکمی پشتوانه ی این حرکت باشند. آن وقت البته خاکریز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند و الا، اگر رها کردیم، باز همان وضعیّت پیش می آید. آن وقت این خون ها همه هدر خواهد رفت.

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده ی مقتولین جنگ بدر که به دست امیر المؤمنین و حمزه و بقیه ی سرداران اسلام،

به درک رفته بودند، تکیه بر جای پیغمبر زد، سر جگر گوشه ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوب خیزران به لب و دندانش زد و گفت:

لیت اشیای بیدر شهدوا *** جزع الخرج من وقع الاسل (1)

یعنی کشته های ما در جنگ بدر، برخیزند و ببینند که با کشنده هایشان چه کار کردیم! قضیه این است. این جاست که قرآن می گوید عبرت بگیرید این جاست که می گوید: (قُلْ سِیْرُوا فِی الْأَرْضِ) (2) در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن گاه خودتان را بر حذر دارید.

بنده، برای این که این معنا در فرهنگ کنونی کشور ان شاء الله به وسیله ی افراد صاحب رأی و نظر و فکر تبیین شود و دنبال گردد، نکاتی را به اختصار بیان می کنم:

ببینید عزیزان من! به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه و شهر و کشوری از یک دیدگاه مردم به دو قسم تقسیم می شوند یک قسم کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار می کنند راهی را می شناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام بر می دارند یک قسم این هاینده که اسمشان را خواص می گذاریم. قسم دیگر کسانی هستند که نمی خواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع نمی خواهند بفهمند بسنجند، به تحلیل بپردازند و درک کنند. به تعبیری دیگر، تابع جَوَند. به چگونگی جَوَ نگاه می کنند و دنبال آن جوبه حرکت در آیند. اسم این قسم از مردم را عوام می گذاریم. پس جامعه را می شود به خواص و عوام تقسیم کرد. اکنون دقت کنید تا نکته ای در باب خواص و عوام بگویم تا این دو با هم اشتباه نشوند:

خواص چه کسانی هستند؟ آیا قشر خاصی هستند؟ جواب،

ص: 68

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 86

2- سوره انعام، آیه ی 11.

منفی است. زیرا در بین خواص، کنار افراد با سواد، آدم های بی سواد هم هستند. گاهی کسی بی سواد است؛ اما جزو خواص است. یعنی می فهمد چه کار می کند. از روی تصمیم گیری و تشخیص عمل می کند؛ ولو درس نخوانده، مدرسه نرفته، مدرک ندارد و لباس روحانی نپوشیده است. به هر حال، نسبت به قضایا از فهم برخوردار است.

در دوران پیش از پیروزی انقلاب بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهر های همجوار چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آن ها راننده بود یکی شغل آزاد داشت و بالاخره اهل فرهنگ و معرفت به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آن ها عامی اطلاق می شد با این حال جزو خواص بودند آن ها مرتب برای دیدن ما به ایرانشهر می آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می گفتند. روحانی شهرشان هم دم خوبی بود؛ منتها جزو عوام بود. ملاحظه می کنید! راننده ی کمپرسی جزو خواص، ولی روحانی و پیش نماز محترم جزو عوام! مثلاً- آن روحانی می گفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می آید یک صلوات می فرستید ولی اسم «آقا» که می آید سه سه صلوات می فرستید؟!» نمی فهمید راننده به او جواب می داد روزی که دیگر مبارزه ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات که یک صلوات هم نمی فرستیم! امروز این سه صلوات مبارزه است! راننده می فهمید روحانی نمی فهمید!

این را مثال زدم تا بدانید خواص که می گوییم معنایش صاحب لباس خاصی نیست ممکن است مرد باشد ممکن است زن باشد. ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. ممکن است انسانی باشد که در دستگاه های دولتی خدمت می کند ممکن است جزو مخالفین دستگاه های دولتی طاغوت

باشد. خواص که می گوئیم - از خوب و بدش - (خواص را هم باز تقسیم خواهیم کرد) یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می دهند موضعگیری ای می کنند و راهی انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل کنند. این ها خواصند. نقطه ی مقابلش هم عوام است. عوام یعنی کسانی که وقتی جو به سمتی می رود آن ها هم دنبالش می روند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم می گویند «زنده باد!» این هم نگاه می کند، می گوید «زنده باد!» یک وقت مردم می گویند «مرده باد!» نگاه می کند، می گوید «مرده باد!» یک وقت جو این طور است؛ این جا می آید. یک وقت جو آن طور است؛ آن جا می رود!

یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت مسلم وارد کوفه می شود. می گویند: «پسر عموی امام حسین علیه السّلام آمد. خاندان بنی هاشم آمدند. برویم این ها می خواهند قیام کنند، می خواهند کنند» و چه و چه. تحریک می شود می رود دور و بر حضرت مسلم می شوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم پنج شش ساعت بعد رؤسای قبایل به کوفه می آیند؛ به مردم می گویند: «چه کار می کنید؟ با چه کسی می جنگید؟ از چه کسی دفاع می کنید؟! پدرتان را در می آورند!» این ها دور و بر مسلم را خالی می کنند و به خانه هایشان بر می گردند. بعد که سربازان ابن زیاد دور خانه طوعه را می گیرند تا مسلم را دستگیر کنند همین ها از خانه هایشان بیرون می آیند و علیه مسلم می جنگند! هر چه می کنند از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست هر طور که جو ایجاب کرد حرکت می کنند. این ها عوامند بنابراین، در هر جامعه خواصی داریم و عوامی فعلاً عوام را بگذاریم کنار و سراغ خواص برویم.

خواص، طبعاً دو جبهه اند: خواصّ جبهه ی حق و خواصّ جبهه باطل. عده ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه ی حق کار می کنند. فهمیده اند حق با کدام جبهه است.

حق را شناخته اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت می کنند. این ها یک دسته اند یک دسته هم نقطه ی مقابل حق و ضد حقند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم باید این طور بگوییم که «عده ای اصحاب امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام هستند و طرفدار بنی هاشمند. عده ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی امیه اند.» بین طرفداران بنی امیه هم، افراد با فکر، عاقل و زرنگ بودند آن ها هم جزو خواصند.

پس خواص یک جامعه، به دو گروه خواص طرفدار حق و خواص طرفدار باطل تقسیم می شوند. شما از خواص طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه ریزی کنند. لذا باید با آن ها بجنگید. با خواص طرفدار باطل باید جنگید. این که تردید ندارد.

همین طور که برای شما صحبت می کنم پیش خودتان حساب کنید و ببینید کجایید؟ این که می گوییم سر رشته ی مطلب سپرده به دست ذهن؛ یعنی تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم تاریخ یعنی شرح حال ما در صحنه ای دیگر:

خوش تر آن باشد که وصف دلبران *** گفته آید در حدیث دیگران

تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همین هایی که امروز این جا هستیم. پس اگر ما شرح تاریخ را می گوییم هر کدام مان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم.

فرض کنید شما در کلاس آموزش تاکتیک، شرکت کرده اید. در آن جا مثلاً جبهه دشمن فرضی را مشخص می کنید، جبهه ی خودی فرضی را هم مشخص می کنید. بعد متوجه تاکتیک غلط جبهه ی خودی می شوید و می بینید که طراح نقشه ی خودی، فلان اشتباه را کرده است شما دیگر در وقتی که می خواهید تاکتیک

طراحی کنید، نباید مرتکب آن اشتباه شوید. یا مثلاً تاکتیک درست بوده؛ اما فرمانده یا بیسیم چی یا توپچی یا قاصد و یا سرباز ساده، در جبهه خودی فلان اشتباه را کرده اند. می فهمید که شما نباید آن اشتباه را تکرار کنید. تاریخ، این گونه است.

شما خودتان را در صحنه ای که از صدر اسلام تبیین می کنم، پیدا کنید. یک عده جزو عوامند و قدرت تصمیم گیری ندارند. عوام، بسته به خوش طالعی خود اگر تصادفاً در مقطعی از زمان قرار گرفتند که پیشوایانی مثل امام امیر المؤمنین علیه السلام و امام راحل ما رضوان الله تعالی علیه بر سر کار بودند و جامعه را به سمت بهشت می بردند به ضرب دست خوبان به سمت بهشت رانده خواهند شد. اما اگر بخت با آن ها یار نبود و در مقطعی قرار گرفتند که (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) (1) و یا (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بَشَّ الْقَرَارُ) (2) به سمت دوزخ خواهند رفت. پس باید مواظب باشید جزو عوام قرار نگیرید.

جزو عوام قرار نگرفتن بدین معنا نیست که حتما در پی کسب تحصیلات عالیه باشید؛ نه گفتم که معنای عوام این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالیه هم کرده اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده اند؛ اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی اند؛ اما جزو عوامند. عوام بودن دست خود من و شماست باید مواظب باشیم که به این جرگه نپیونددیم. یعنی هر کاری می کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی کند عوام است لذا می بینید قرآن درباره پیغمبر می فرماید: (أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعْنِي) (3)؛ یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می کنیم، به دعوت

ص: 72

1- سوره ی قصص، آیه ی 41

2- سوره ی ابراهیم آیات 28 - 29

3- سوره ی یوسف آیه ی 108

می پردازیم و پیش می رویم. پس اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید.

و اما گروه خواص. در گروه خواص باید ببینیم جزو خواص طرفدار حقیم. یا از جمله خواص طرفدار باطل محسوب می شویم. این جا قضیه برای ما روشن است خواص جامعه ی ما جزو خواص طرفدار حقند و در این تردیدی نیست. زیرا به قرآن، به سنت، به عترت، به راه خدا و به ارزش های اسلامی دعوت می کنند. امروز، جمهوری اسلامی برخوردار از خواص طرفدار حق است. پس خواص طرفدار باطل، حساب شان جداست و فعلاً به آن ها کاری نداریم به سراغ خواص طرفدار حق می رویم.

همه ی دشواری قضیه از اینجا به بعد است. عزیزان من! خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه ی متاع های خوب قرار دارند این هایی که ذکر کردیم همه از متاع های خوب است همه اش جزو زیبایی های زندگی ست. (مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) [\(1\)](#) متاع، یعنی بهره. این ها بهره های زندگی دنیوی است. در قرآن که می فرماید (مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاع ها و بهره های زندگی خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد نتوانستید دست بردارید و او یلاست اگر ضمن بهره بردن از متاع های دنیوی آن جا که پای امتحان سخت پیش می آید می توانید از آن متاع ها به راحتی دست بردارید آن وقت حساب است.

می بینید که حتی خواص طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم

ص: 73

می شوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق نمی شود جامعه نظام و انقلاب را بیمه کرد باید به مطالعه دقت و فکر پرداخت. اگر در جامعه ای آن نوع خوب خواص طرفدار حق یعنی کسانی که می توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه ی اسلامی به سرنوشت جامعه دوران امام حسین علیه السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگر خواص طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا، آنان که حق شناسند ولی در عین حال مقابل متاع دنیا پایشان می لرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتاست!

اصلاً دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسئولیت، و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان راه خدا را ترک کنند و آن جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می افتد، یا برای مقام شان یا برای شغل شان یا برای پول شان یا محبت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند اگر عده ی این ها زیاد باشد آن وقت دیگر واویلاست. آن وقت حسین بن علیها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد آن وقت یزید ها بر سر کار می آیند و بنی امیه هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد، امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد!

جامعه ی اسلامی، جامعه ی امامت است. یعنی در رأس جامعه امام است. انسانی که قدرت دارد، اما مردم از روی ایمان و دل از او تبعیت می کنند و پیشوای آنان است. اما سلطان و پادشاه کسی است که با قهر و غلبه بر مردم حکم می راند مردم دوستش ندارند، مردم قبولش ندارند، مردم به او اعتقاد ندارند، البته مردمی که سرشان به تشنه بیرزد. در عین حال،

با قهر و غلبه، بر مردم حکومت می کند. بنی امیه، امامت را در اسلام به سلطنت و پادشاهی تبدیل کردند و هزار ما - یعنی نود سال! - در دولت بزرگ اسلامی، حاکمیت داشتند بنای کجی که بنی امیه پایه گذاری کردند چنان بود که بعد از انقلاب علیه آنان و سقوط شان با همان ساختار غلط در اختیار بنی عباس قرار گرفت. بنی عباس که آمدند، به مدت شش قرن به عنوان خلفا و جانشینان پیغمبر بر دنیای اسلام حکومت کردند. خلفا با به تعبیر بهتر پادشاهان این خاندان، اهل شرب خمر و فساد و فحشا و خبثات و ثروت اندوزی و اشرافی گیری و هزار فسق و فجور دیگر مثل بقیه ی سلاطین عالم - بودند آن ها به مسجد می رفتند؛ برای مردم نماز می خواندند و مردم نیز به امامت شان اقتدا می کردند و آن اقتدا، کمتر از روی ناچاری و بیشتر به خاطر اعتقادات اشتباه و غلط بود؛ زیرا اعتقاد مردم را خراب کرده بودند.

آری! وقتی خواص طرفدار حق، یا اکثریت قاطعشان در یک جامعه چنان تغییر ماهیت می دهند که فقط دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می کند؛ وقتی از ترس جان، از ترس تحلیل و تقلیل مال، از ترس حذف مقام و پست، از ترس منفور شدن و از ترس تنها ماندن حاضر می شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند؛ آن گاه در جهان اسلام فاجعه با شهادت حسین بن علی علیه السلام - با آن وضع - آغاز می شود. حکومت به بنی امیه و شاخه ی مروان و بعد به بنی عباس و آخرش هم به سلسله ی سلاطین در دنیای اسلام تا امروز می رسد!

امروز به دنیای اسلام و به کشور های مختلف اسلامی و سرزمینی که خانه ی خدا و مدینه النبی در آن قرار دارد نگاه کنید و ببینید چه فُسّاق و فُجاری در رأس قدرت و حکومتند! بقیه ی سرزمین ها را نیز با آن سرزمین قیاس کنید. لذا شما در زیارت

عاشورا می گویند: (اَللّٰهُمَّ اَعِنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ) در درجه ی اوّل گذارندگان خشت اوّل را لعنت می کنیم، که حق هم همین است.

اکنون که اندکی به تحلیل حادثه ی عبرت انگیز عاشورا نزدیک شدیم، به سراغ تاریخ می رویم:

دوران لغزش خواص طرفدار حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر شروع شد به مسئله ی خلافت اصلاً کار پس ندارم. مسئله ی خلافت جدا از جریان بسیار خطرناکی است که می خواهم به آن پردازم. قضایا، کمتر از یک دهه رحلت پیغمبر شروع شد ابتدا سابقه داران اسلام اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگ های زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند که بهره مندی مالی بیشتر از بیت المال یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آن ها با سایرین درست نیست و نمی توان آن ها را با دیگران یکسان دانست این خشت اوّل بود. حرکت های منجر به انحراف این گونه از نقطه ی کمی آغاز می شود و سپس هر قدمی قدم بعدی را سرعت بیشتری می بخشد. انحرافات از همین نقطه شروع شد تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه ی سوم وضعیت به گونه ای شد که برجستگان صحابه ی پیغمبر جزو بزرگترین سرمایه داران زمان خود محسوب می شدند! توجه می کنید یعنی همین صحابه ی عالی مقام که اسم هایشان معروف است - طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و غیره - این بزرگان که هر کدام یک کتاب قطور سابقه ی افتخارات در بدر و حنین احد داشتند در ردیف اوّل سرمایه داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آن ها وقتی مُرد و طلا های مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با

تبر، بنای شکست و خُرد کردن آن‌ها را گذاشتند مثل هیزم که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند! طلا را قاعدتاً با سنگ مثقال می‌کشند. ببینید چقدر طلا بوده که آن را با تبر می‌شکسته‌اند این‌ها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتاب‌های خود نوشته‌اند حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از این‌ها به جا می‌ماند، افسانه وار بود.

همین وضعیّت، مسائل دوران امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام را به وجود آورد. یعنی در دوران آن حضرت، چون عده‌ای مقام برایشان اهمیت پیدا کرد، با علی در افتادند. بیست و پنج سال از رحلت پیغمبر می‌گذشت و خیلی از خطاها و اشتباهات شروع شده بود نفس امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام نفس پیغمبر بود. اگر بیست و پنج سال فاصله نیفتاده بود، امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام برای ساختن آن جامعه مشکلی نداشت اما با جامعه‌ای مواجه شد که: (اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ دِينَ اللَّهَ دَعَلًا) (1) جامعه‌ای است که در آن ارزش‌ها تحت الشعاع دنیاداری قرار گرفته بود. جامعه‌ای است که امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام، وقتی می‌خواهد مردم را به جهاد ببرد آن همه مشکلات و دردسر برایش دارد! خواص دوران او - خواص طرفدار حق یعنی کسانی که حق را می‌شناختند - اکثرشان کسانی بودند که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند! نتیجه این شد که امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام بالا جبار سه جنگ به راه انداخت؛ عمر چهار سال و نه ماه حکومت خود را دائماً در این جنگ‌ها گذراند و عاقبت هم به دست یکی از آن آدم‌های خبیث به شهادت رسید.

خون امیر المؤمنین علیه الصلّٰة و السّلام به قدر خون امام حسین علیه السّلام با ارزش است. شما در زیارت وارث می‌خوانید: (السّلامُ عَلَیْکَ، یَا

ص: 77

ثَارَ اللّٰهِ وَابْنِ ثَارِهِ) یعنی خدای متعال صاحب خون امام حسین علیه السّلام صاحب خون پدر او امیر المؤمنین علیه الصّلاة و السّلام است این تعبیر برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می شود صاحبی دارد کسی که کشته می شود پدرش صاحب خون است فرزندش صاحب خون است برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیت حقّ دم را عرب «ثار» می گوید. «ثار» امام حسین علیه السّلام از آن خداست. یعنی حق خون امام حسین علیه السّلام و پدر بزرگوارش متعلق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر خود ذات مقدس پروردگار است.

امیر المؤمنین علیه الصّلاة و السّلام به خاطر وضعیت آن روز جامعه ی اسلامی به شهادت رسید. بعد نوبت امامت به امام حسن علیه السّلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد تنهای تنهای گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه السّلام می دانست که اگر با همان عدّه ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگی های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال مردم خواهند گفت امام حسن علیه السّلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه ی سختی ها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می دانست خوش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان تر از زنده ماندن است! حقا که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقّت، خوب درک می کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط به مراتب مشکل تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السّلام این مشکل را انتخاب کرد.

وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر

نمی شدند حرکتی کنند. یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می شد، خونش به دلیل وضعیت خرابی که یزید داشت، پامال نمی شد امام حسین علیه السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر می رسید. این، به خلاف دوران امام حسن علیه السلام بود که دو انتخاب شهید شدن و زنده ماندن زنده ماندن وجود داشت زنده ماندن ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت تر را امام حسن علیه السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت زنده ماندن معنی نداشت قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می کرد حال اگر در اثر آن قیام به حکومت می رسید، رسیده بود؛ کشته هم می شد شده بود. بایستی راه را نشان می داد و پرچم را بر سر راه می کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است حرکت باید چنین باشد.

وقتی امام حسین علیه السلام قیام کرد با آن عظمتی که در جامعه ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه تا چه اندازه به وسیله ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرن های آینده ترجیح دهند، خراب می شود! به قضایای قیام امام حسین علیه السلام و حرکت وی از مدینه نگاه می کردم. به این نکته برخوردیم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود عبدالله بن زبیر بیرون آمده بود. هر دو در واقع یک وضعیت داشتند؛ اما امام حسین علیه السلام کجا، عبدالله بن زبیر کجا! سخن گفتن امام حسین علیه السلام و مقابله و مخاطبه اش از چنان صلابتی برخوردار بود که ولید حاکم وقت مدینه، جرأت نمی کرد با وی به درستی حرف بزند! مروان یک

کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد، چون انتقادش نابجا بود حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سرجایش بنشیند. آن وقت امثال همین مروان، خانه ی عبدالله بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آن ها فرستاد که اگر اجازه بدهید فعلا به دارالخلافه نیایم. به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می آوریم! اگر از خانه ات بیرون نیایی به قتل می رسانیم و چه ها می کنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله بن زبیر به التماس افتاد و گفت پس اجازه بدهید اجازه بدهید فعلا برادرم را بفرستم خودم فردا به دارالخلافه می آیم. آن قدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: امشب را به او مهلت بدهید.

عبدالله بن زبیر، با این که شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود این قدر وضعیش با امام حسین علیه السّلام فرق داشت. کسی جرأت نمی کرد با آن حضرت به درشتی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و همصحبت شد خطابش به آن حضرت (جُعِلْتُ فِداک) (1) قربانت گردم و پدر و مادرم قربانت گردند «و عمی و خالی فداک» (2) عمو و دایی ام قربانت گردند بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه السّلام این گونه بود شخصیت او در جامعه ی اسلامی چنین ممتاز و برجسته بود. عبدالله بن مطیع در مکه نزد امام حسین علیه السّلام و عرض کرد: «یا بن رسول الله لأن هلکت لنسترقن بعدک»؛ اگر تو قیام کنی و کشته شوی بعد از تو کسانی که دارای حکومتند ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راه عادی خودشان را می روند.

عظمت مقام امام حسین علیه السّلام در بین خواص چنین است که حتّی ابن عبّاس در مقابلش خضوع می کند؛ عبدالله بن جعفر

ص: 80

1- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 1، ص 61

2- وقعة الطف، ص 88.

خضوع می کند، عبدالله بن زبیر با آن که از حضرت خوشش نمی آید خضوع می کند. بزرگان و همه ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او خواص جبهه ی حقند که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آن ها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام را قبول دارند و او را خلیفه ی اول می دانند اما همه ی این ها، وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می شوند و می بینند بناست جانشان سلامتی شان راحتی شان، مقام شان و پول شان به خطر بیفتد، پس می زنند! این ها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می کنند.

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه کثرت دل سپردگان به نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه می کنید می بینید همه جزو دنیا در میان خواص طبقه خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه اند. تعداد نامه ها دعوت کننده از امام زیاد است صد ها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه السلام فرستاده شد. همه ی نامه ها را بزرگان و اعیان و شخصیت های برجسته و نام و نشاندار و همان خواص نوشتند. منتها مضمون و لحن نامه ها را که نگاه کنید، معلوم می شود از این خواص طرفدار حق، کام ها جزو دسته ای هستند که حاضرند دین شان را قربانی دنیای شان کنند و کدام ها کسانی هستند که حاضرند دنیای شان را قربانی دین شان کنند. از تفکیک نامه ها هم می شود فهمید که عده ی کسانی که حاضرند دین شان را قربانی دنیا کنند بیشتر است. نتیجه در کوفه می شود که مسلم بن عقیل به شهادت می رسد و از همان کوفه ای که هجده هزار شهروندش با مسلم بیعت کردند بیست سی هزار نفر یا بیشتر، برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا می روند! یعنی حرکت خواص به دنبال خود حرکت عوام را می آورد.

نمی دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسان های

هوشمند را می گیرد درست برای ما روشن می شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لابد شنیده اید. به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد با خود اندیشید مسلم را به آن جا می فرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه می شوم. مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه ی حضرت را خواند گروه گروه مردم آمدند و همه، اظهار ارادت کردند. فرماندار کوفه، نعمان بن بشیر نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: تا کسی با من سرِ جنگ نداشته باشد جنگ نمی کنم لذا با مسلم مقابله نکرد مردم که جو را آرام و میدان را باز می دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند. دو سه تن از خواص جبهه باطل - طرفداران بنی امیه - به یزید نامه نوشتند که اگر می خواهی کوفه را داشته باشی فرد شایسته ای را برای حکومت بفرست چون نعمان بن بشیر نمی تواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند. یزید هم عبیدالله بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز با حفظ سمت - کوفه را نیز تحت حکومت خود در آور. عبیدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت در قضیه ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم می شود که اگر دیدم مجالی هست بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد. او هنگامی به دروازه ی کوفه رسید که شب بود مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین علیه السلام است جلو دویدند و فریاد السلام علیک یا بن رسول الله در فضا طنین افکند!

ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آن که یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا

یکی گفت او امام حسین علیه السلام است همه فریاد امام حسین، امام حسین برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آن که صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عیدالله هم اعتنایی به آن ها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت. اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشد فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد بدین جهت هانی بن عروه را با غدر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند با توسل به دروغ و نیرنگ آن ها را متفرق کرد.

در این مقطع هم نقش خواص به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند اما دنیایشان را بر آن مرجح دانستند، آشکار می شود. از طرف دیگر حضرت مسلم با جمعیت زیادی به حرکت درآمد در تاریخ ابن اثیر آمده است که گویی سی هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عده فقط چهار هزار نفر دورادور محل اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست به نفع مسلم بن عقیل شعار می دادند.

این وقایع، مربوط به روز نهم ذی الحجه است. کاری که ابن زیاد کرد این بود که عده ای از خواص را وارد دسته های مردم کرد تا آن ها را بترسانند خواص هم در بین مردم می گشتند و می گفتند با چه کسی سر با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می جنگید؟ اگر می خواهید در امان باشید به خانه هایتان برگردید. این ها بنی امیه اند. پول و شمشیر و تازیانه دارند. چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکنند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که همه باید به مسجد بیایند و نماز عشايشان را به امامت من

تاریخ می نویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند. چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می کنم می بینم خواص طرفدار حق مقصرند و بعضی شان در نهایت بدی عمل کردند مثل چه کسی؟ مثل شریح قاضی. شریح قاضی که جزو بنی امیه نبود! کسی بود که می فهمید حق با کیست می فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را با سر و روی مجروح به زندان افکندند سربازان و افراد قبیله ی او اطراف قصر عبیدالله زیاد را به کنترل خود در آوردند.

ابن زیاد ترسید. آن ها می گفتند: شما هانی را کشته اید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو بین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده. شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟ چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی آیند مرا از این جا نجات دهند؟! مگر مرده اند؟! شریح قاضی می خواستم حرف های هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبیدالله آن جا حضور داشت و جرأت نکردم جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می گوئیم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می داد تاریخ عوض می شد اگر شریح به مردم می گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد با توجه به این که عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود آن ها می ریختند و هانی را نجات می دادند با نجات هانی هم قدرت پیدا می کردند روحیه می یافتند دارالاماره را محاصره می کردند عبیدالله را می گرفتند؛ یا می کشتند و یا می فرستادند می رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه السلام می شد و دیگر واقعه ی کربلا اتفاق نمی افتاد! اگر واقعه ی کربلا

اتفاق نمی افتاد؛ یعنی امام حسین علیه السلام به حکومت می رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه ی گمراهی می غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است شهادت حق ندادی؟! عیب و نقص خواصّ ترجیح دهنده ی دنیا بر دین همین است.

به داخل شهر کوفه برگردیم: وقتی که عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید و گرنه پدرتان را در می آورم چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسی قبایل که همه شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند بعضی از آن ها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام بودند. شَبَّثُ بن ربعی یکی از آن ها بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت!

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شَبَّثُ بن ربعی در یک لحظه حسّاس، به جای این که از ابن زیاد بترسند، از خدا می ترسیدند تاریخ عوض می شد گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواص مؤمنی که دور مسلم بودند از او دست کشیدند؟ بین این ها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضیشان بعداً در کربلا شهید شدند اما این جا اشتباه کردند.

البته آن هایی که در کربلا شهید شدند. کفّاره ی اشتباهشان داده شد. درباره ی آن ها بحثی نیست و اسمشان را هم نمی آوریم. اما

کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند، چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سرایش آغاز شد دیگر چه فایده؟! لذاست که در تاریخ عده ی توّابین، چند برابر عده ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند؛ توّابین نیز همه در یک روز کشته شدند اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند نیست! به خاطر این که در وقت خود نیامدند کار را در لحظه ی خود انجام ندادند دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

چرا مسلم بن عقیل را با این که می دانستید نماینده ی امام است تنها گذاشتید؟! آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید قبولش هم داشتید به عوام کاری ندارم خواص را می گویم چرا هنگام عصر و سر شب که شد مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه ی طوعه پناه ببرد؟ اگر خواص مسلم را تنها نمی گذاشتند و مثلاً، عده به صد نفر می رسید آن صد نفر دور مسلم را می گرفتند. خانه ی یکیشان را مقرّر فرماندهی می کردند می ایستادند و دفاع می کردند مسلم تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند ساعت ها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر می توانستند دستگیرش کنند؟ باز مردم دورشان جمع می شدند. پس خواص در این مرحله کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

ببینید! از هر طرف حرکت می کنیم به خواص می رسیم. تصمیم گیری خواص در وقت لازم تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه ی لازم اقدام خواص برای خدا در لحظه ی لازم. این هاست که تاریخ و ارزش ها را نجات

می دهد و حفظ می کند! در لحظه ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمل کردید و وقت گذشت، دیگر نایده ندارد. در الجزایر، جبهه ی اسلامی آن کشور برنده ی انتخابات شده بود؛ ولی با تحریک آمریکا و دیگران حکومت نظامی بر سر کار آمد. روز اولی که حکومت نظامی در آن جا شکل گرفت، از قدرتی برخوردار نبود. اگر آن روز بنده، پیغام هم برایشان فرستاده بودم - و در آن ساعات اولیه ی حکومت نظامی مسئولین جبهه ی اسلامی، مردم را به خیابان ها کشانده بودند، قدرت نظامی کاری نمی توانست بکند و از بین می رفت. نتیجه این که امروز در الجزایر حکومت اسلامی بر سر کار بود اما اقدامی نکردند در وقت خودش بایستی تصمیم می گرفتند نگرفتند. عده ای ترسیدند، عده ای ضعف پیدا کردند، عده ای اختلال کردند، و عده ای بر سر کسب ریاست با هم نزاع کردند.

در عصر روز هجدهم بهمن ماه سال 57 در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود به خیابان ها بریزید. اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمی گرفت. امروز محمدرضا در بر سر کار بود. یعنی این مملکت اگر با حکومت نظامی ظاهر می شدند و مردم در خانه هایشان می ماندند اول امام و ساکنان مدرسه رفاه و بعد اهالی بقیه ی مناطق را قتل عام و نابود می کردند. پانصد هزار نفر را در تهران می کشتند و قضیه تمام می شد چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد. امروز هم آن آقا بر سر کار است و شخصیت خیلی هم آبرومند و محترمی است! آب هم از آب تکان نخورد! اما امام در لحظه ی لازم تصمیم لازم را گرفت اگر خواص امری را که تشخیص دادند به موقع و بدون فوت وقت عمل کنند تاریخ نجات پیدا می کند و دیگر حسین بن علی ها به کربلا ها کشانده نمی شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با

هم اختلاف کردند؛ کربلا ها در تاریخ تکرار خواهد شد.

به افغان ها نگاه کنید؛ در رأس کار آدم های حسابی بودند؛ اما طبقه خواص منتشر در جامعه، جواب ندادند یکی گفت ما امروز دیگر کار داریم یکی گفت دیگر جنگ تمام شد ولمان کنید بگذارید سراغ کارمان برویم برویم کاسبی کنیم؛ چند سال، همه آلا ف و الوف جمع کردند؛ ولی ما در جبهه ها گشتیم و از این جبهه به آن جبهه رفتیم گاهی غرب، گاهی جنوب، گاهی شمال. بس است دیگر! خُب؛ اگر این گونه عمل کردند همان کربلا ها در تاریخ تکرار خواهد شد!

خدای متعال وعده داده است که اگر کسی او را نصرت کند او هم نصرتش خواهد کرد. برو برگرد ندارد! اگر کسی برای خدا تلاش و حرکت کند پیروزی نصیبش خواهد شد. نه این که به هر یک نفر پیروزی می دهند وقتی مجموعه ای حرکت می کند، البته شهادت ها هست، سختی ها هست، رنج ها هست؛ اما پیروزی هم هست: (وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ) (1) نمی فرماید که نصرت می دهیم؛ خون هم از دماغ کسی نمی آید. نه! (فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ) (2)؛ می کشند و کشته می شوند؛ اما پیروزی به دست می آورند. این سنت الهی است. وقتی که از ریخته شدن خونمان ترسیدیم از هدر شدن پول و آبرو ترسیدیم به خاطر خانواده ترسیدیم؛ به خاطر دوستان ترسیدیم؛ به خاطر منغص شدن راحتی و عیش خودمان ترسیدیم به خاطر حفظ کسب و کار و موقعیت حرکت نکردیم به خاطر گسترش ضیاع و عقار حرکت نکردیم؛ معلوم است دیگر! ده تن امام حسین هم سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد و از بین خواهند رفت کما این که امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام شهید شد؛ کما این که امام حسین علیه السلام شهید شد.

ص: 88

1- سوره حج آیه ی 40

2- سوره ی توبه آیه ی 111

خواص! خواص! طبقه ی خواص! عزیزان من! ببینید شما جزو کدام دسته اید؟ اگر جزو خواصّید - که البته هستید - پس حواستان جمع باشد. عرض ما فقط این است. البته مطلبی که درباره ی آن صحبت کردیم خلاصه ای از کل بود. در دو بخش باید رای این مطلب کار شود: یکی بخش تاریخی قضیه است؛ که اگر وقت داشتم خودم می کردم. متأسفانه برای پرداختن به این مقولات، وقتی برایم نمی ماند. به هر صورت علاقه مندان کاردان باید بگردند و نمونه هایی را که در تاریخ فراوان است، بیابند و ذکر کنند که کجا ها خواص بایستی عمل می کردند و نکردند؟ اسم این خواص چیست؟ چه کسانی هستند؟ البته اگر مجال بود و خودم و شما خسته نمی شدید ممکن بود ساعتی در زمینه ی همین موضوعات و اشخاصش برایتان صحبت کنم چون در ذهنم هست.

بخش دیگری که باید روی آن کار شود، تطبیق با وضع هر زمان است. نه فقط زمان ما، بلکه هر زمان. باید معلوم شود که در هر زمان طبقه ی خواص چگونه باید عمل کنند تا به وظیفه شان عمل کرده باشند. این که گفتیم اسیر دنیا نشوند یک کلمه است. چگونه اسیر دنیا نشوند؟ مثال ها و مصداق هایش چیست؟

عزیزان من! حرکت در راه خدا همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی که گفتیم اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند آقا مگر تو بیکاری؟! مگر دیوانه ای؟ مگر زن و بچه نداری؟ چرا دنبال چنین کار ها می روی؟! کما این که در دوره ی مبارزه هم می گفتند. اما آن یک نفر باید بایستد یکی از لوازم مجاهدت خواصی، این است که باید در مقابل حرف ها و ملامت ها ایستاد. تخطئه می کنند بد می گویند تهمت می زنند مسأله ای نیست.

خدا را شکر می کنیم که ما انتخابات بسیار خوبی داشتیم.

آحاد مردم شرکت کردند و الحمدلله نمایندگان خوبی انتخاب شدند. دولت، وزارت کشور، رئیس جمهور، شورای نگهبان، همه و همه الحمدلله فعالیت کردند و انتخابات به این خوبی انجام گرفت. حال چهار نفر بسیجی در گوشه و کنار کشور - در تهران یا فلان شهر - دو کلمه حرف زده اند سر و صدا بلند می شود که: آقا سیاه وارد انتخابات شد! آقا فلان شد! این حرف ها چیست؟ کو؟! چه وقت؟!

خُب همین طور است دیگر تا بخواهید اقدامی کنید حرکتی کنید دشمن هست. دشمن های جوراجور هستند. بعضی دوستند دشمن هم نیستند از جبهه خودی هستند؛ منتها نمی فهمند و تشخیص نمی دهند لذا مورد سؤال قرار می دهند البته همان طور که امام فرمودند، سپاه، ارتش و نیروهای مسلح نباید در سیاست دخالت کنند اما معنای فرموده ی امام این نیست که نیروی عظیم بسیج حق ندارد در قضیه ی عظیمی مثل انتخابات، حرکت شایسته و مناسبی انجام دهد چرا مسائل را باهم مخلوط می کنند؟! آحاد سپاه هم مثل بقیه ی مردم در همه کار باید خردمندانه عمل کنند. البته وارد نشدن در سیاست - به همان معنایی که امام فرمودند به قوت خودش باقی است این طور نیست که حالا کسی خیال کند سیاست عوض شد. یعنی امام در زمان خود فرمودند «وارد سیاست نشوید»، حالا می گوییم «وارد سیاست بشوید»! نه همان فرمایش امام است. اما مصداقش، این ها نیست مثالش این ها نیست. مردمان ارزشی، جوانان مؤمن و بهترین جوانان کشور در قضیه ی انتخابات حرکتی انجام بدهند، کاری نکنند، در پای صندوق ها حاضر شوند، مراقبت و نظارت کنند و مانع تخطی - خدای ناکرده - بعضی دیگر شوند. این ها کار خلافی نیست.

غرض این است که هر حرکتی شما انجام دهید و یا خواص در هر بخشی انجام دهند - حرکت اخیر، البته نسبت به کار های

بزرگ و عظیمی که ممکن است در آینده پیش آید، امر کوچکی است - کسانی هستند که بگویند «چرا؟» و اشکال کنند. خدا را شکر می کنیم که امروز کشور ما، کشور مجاهدت فی سبیل الله است، کشور جهاد است، کشور ایثار است و کشور ارزش هاست. مسئولین کشور، بزرگان کشور، علمای اعلام، گویندگان، مبلغین، و حتی در بخش های زیادی دانشگاه ها و جا های دیگر، در خدمت اسلام، در خدمت انقلاب و در خدمت ارزش ها حرکت می کنند. نیرو های مسلح هم که معلوم است، مظهر ارزش هایند. سپاه و این سوابق روشن و چنین لشکر هایی که وضع شان معلوم است چقدر این ها زحمت کشیدند و چقدر ارزش آفریدند! الآن هم باید دنبال ارزش ها باشند.

آن چه گفتیم، اجمالی بود از مسأله ای که بنا شد به مناسبت ایام محرم عرض کنیم. البته آن چه عرض کردیم خیلی مختصر بود. اگرچه، زمان قدری زیاد شد. مرتب به ما سفارش می کنند سخنرانی هایتان را کوتاه کنید؛ برای این که خسته نشوید حقیقتش این است که بنده مصلحت می دانم خودم را خسته نکنم تا بعد بتوانم کار های دیگر را انجام دهم اما وقتی انسان در جمعی مثل جمع شما می نشیند، اتّسع زبان پیدا می کند و احساس خستگی نمی کند.

امیدواریم خداوند همه ی شما را موفق بدارد. خداوند روح امام را با انبیا و اولیا محشور فرماید خداوند این راه روشن را که در پیش پای ملت ایران گذاشته شده است به توفیق خود راه همیشگی این ملت قرار دهد خداوند ما را در خدمت انقلاب در خدمت اسلام و در خدمت ارزش های اسلامی زنده بدارد و در همین راه ما را بمیراند. پروردگارا! مرگ ما را به شهادت در راه خودت قرار بده درجات شهیدان ما را روز به روز به روز عالی تر فرما جانبازان ما را از قبل خود اجر وافر عنایت فرما به آن ها

سلامتی کامل عنایت فرما.

پروردگارا! کسانی که در این راه زحمتی کشیدند، مدت ها در اسارت بودند آزاد شدند یا هنوز آزاد نشده اند یا مفقود الجسد هستند مفقود الاثر هستند از آن ها کسی خبر ندارد اجر همه ی آن ها را در اعلا دواوین خود بنویس به خانواده های آن ها اجر بده و صبر عنایت کن مفقودان و اسرا را زودتر رها و آزاد فرما امور مسلمانان را اصلاح فرما حاجات مسلمانان را برآورده فرما کشور های اسلامی را از چنگال اجانب و از چنگال آمریکا نجات بده. رؤسای کشور های اسلامی را از خواب غفلت بیدار کن و از منجلاب شهوات بیرون بکش.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، امریکا و بقیه ی ایادی و اقطاب استکبار را آن چنان که شایسته ی اقتدار و عزّت خود توست، منکوب و مقهور فرما. لذت قهر و غلبه بر آن ها را به ملت ایران بچشان. همچنان که شوروی را متلاشی کردی، بقیه ی اقطاب استکبار را هم متلاشی فرما.

پروردگارا! کسانی را که در این راه زندگی کردند و در این راه به لقای تو پیوستند، مشمول رحمت و برکات خودت قرار بده. کار ها و تلاش هایی را که می شود به لطف و کرم قبول فرما.

والسلام علیکم ورحمة الله

ص: 92

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله ربّ العالمين. احمده واستعينه و استغفره و اتوكل عليه و اسلم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه و حافظ سره و مبلغ رسالاته، بشير رحمته و نذير نعمته سيّدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين المظلومين المعصومين سيما ابى عبدالله الحسين عليه السّلام و سيّما بقيّة الله فى الارضين اوصيكم عباد الله بتقوى الله.» (2)

همه ی شما عزیزان برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی دعوت و توصیه می کنم. اوّل و آخر تقواست و توصیه ی اصلی به توشه گیری از تقواست. اگر بحثی هم می کنیم برای این است که بتوانیم مایه ی تقوا را در خودمان در مردم و مستمعان نماز جمعه ان شاء الله به مدد الهی تقویت کنیم.

امروز در خطبه ی اوّل بحثی درباره ی ماجرای عاشورا عرض می کنم اگر چه در این زمینه بسیار سخن گفته شده است و ما هم عرایضی کرده ایم؛ اما هر چه اطراف و جوانب این حادثه ی عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی می شود ابعاد تازه تر و

ص: 93

1- خطبه های نماز جمعه تهران 1377/02/18

2- الکافي، ج 3، ص 422.

روشنگری های بیشتری از آن حادثه آشکار می شود و نوری بر زندگی ما می تاباند.

در مباحث مربوط به عاشورا سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده ایم فضلاء و بزرگان هم بحث های خوبی کرده اند. امروز وارد آن بحث نمی شویم.

بحث دوم، بحث درس های عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درس های عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی عبدالله الحسین علیه السلام انجام دادید. خود این یکی از درس های عاشورا بود در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی کنم.

بحث سوم، درباره عبرت های عاشورا است که چند سال قبل از این ما این مسئله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس ها عبرت هایی هم دارد. بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده ی این بحث مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما که عبرت بگیریم.

ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه ی اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او آن جامعه ی سر تا پا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره ی آن عرض خواهم کرد همین جامعه ی ساخته و پرداخته همان مردم حتی بعضی همان

کسانی که دوره های نزدیک به پیامبر را دیده بودند بعد از پنجاه سال کارشان به آن جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیع ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می شود؟

زینب کبری سلام الله علیها در بازار کوفه آن خطبه ی عظیم را اساسا بر همین محور ایراد کرد. یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، ا تبکون؟! مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند. و فاجعه را از نزدیک لمس کردند بنا به ضجّه و گریه کردند. فرمود: ا تبکون؟!؛ گریه می کنید؟! «فلا رقات الدّمعه ولا هدئت الرّبه»، گریه تان تمامی نداشته باشد بعد فرمود: (إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ) (1)، این همان همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقبگرد. شما مثل زنی هستید که پشم ها یا پنبه ها را با مغزل (2) نخ می کند؛ بعد از آن که این نخ ها آماده شد دوباره شروع می کند نخ ها را از نوباز کردن و پنبه نمودن شما در حقیقت نخ های رشته ی خود را پنبه کردید. این همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه ی اسلامی، در معرض همین خطر است.

امام خمینی عزیز بزرگ ما افتخار بزرگش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد. شخصیت انسان های غیر پیامبر و غیر معصوم مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه ی اسلامی همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند نه اگر عبرت نگیرند. بله عبرت های عاشورا این جاست.

ما مردم این زمان بحمدالله به فضل پروردگار این توفیق را

ص: 95

1- لهوف علی قتلی الطنوف، ص 146.

2- دوک وسیله ای که با آن نخ یا ریسمان می رسند.

پیدا کرده ایم که آن راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقت نکنید اگر مواظب نباشیم اگر خودمان را آن چنان که باید و شاید در این راه نگه نداریم ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا این جاست.

حال من می خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدم فضلاً درباره ی آن بحث کردند تحقیق کردند سخنرانی کردند و مطلب نوشتند با توسع صحبت کنم البته بحث کامل در این مورد بحث نماز جمعه نیست چون طولانی است و ان شاء الله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم در جلسه ای غیر نماز جمعه این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد امروز می خواهم یک گذر اجمالی به این مسئله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان طور که همه ی ما در زیارت عاشورا می خوانیم: (لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ) ⁽¹⁾، مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیه یعنی حادثه ی بسیار بزرگ. این حادثه خیلی عظیم است فاجعه خیلی تکان دهنده و بی نظیر است.

برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است من سه دوره کوتاه را از دوره های زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اجمالاً مطرح می کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می شناسد، آیا می توان حدس

ص: 96

بخوانند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.

«الْدَّائِنَ بِدَيْنِ الْحَقِّ»، یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهِ»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام. بنابراین، هدف را مشخص می کند.

امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل صحبتی با لحن های مختلف دارد. در منزلی به نام بیضه در حالی که حرّ بن یزید هم در کنار حضرت است حضرت می رود او هم در کنار حضرت می رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از این که استراحت کنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن این گونه فرمود:

(ایها الناس ان رسول الله صلى الله عليه و له قال مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِيْعِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ) (1)؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سر کار است که ظلم می کند، حرام خدا را حلال می شمارد حلال خدا را حرام می شمارد، حکم الهی را کنار می زند - عمل نمی کند - و دیگران را به عمل وادار نمی کند؛ یعنی در میان مردم با گناه با دشمنی و با ظلم عمل می کند - حاکم فاسد ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «وَلَمْ يُغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ» (2)؛ و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ» (3)، خدای

ص: 97

1- همان ص 382

2- همان

3- تحف العقول، ص 505

متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بیعمل بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می گیرد.

این را پیغمبر فرموده است. این که عرض کردیم پیغمبر حکم این مطلب را فرموده است این یکی از نمونه های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر استناد می کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف «يُغَيِّرُ بَقُولٍ وَفِعْلٍ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل قیام و اقدام کند به هر کجا می خواهد برسد؛ کشته شود زنده بماند به حسب ظاهر موفق شود یا نشود هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.

بعد امام حسین فرمود: (وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا) (1)؛ من از همه ی مسلمانان شایسته ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرده است بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجب تر و مناسب تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می کند.

در منزل ازید که چهار نفر به حضرت ملحق شدند بیان دیگری از امام حسین علیه السلام هست. حضرت فرمود: (أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا أَمْ ظَفِرْنَا) (2). این هم نشانه ی این که گفتیم فرقی نمی کند؛ چه به پیروزی برسند چه کشته

ص: 98

1- بحار الانوار، ج 44، ص 382

2- وقعة الطف، ص 174

بشوند، تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است خیر ماست؛ چه کشته بشویم چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیف مان را انجام می‌دهیم.

در خطبه ی اوّل بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: (قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ ...) (1) بعد فرمود: (أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا) - تا آخر این خطبه. خلاصه و جمع بندی کنم؛ پس امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بداند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط زنده ماندن، کشته نشدن یا اذیت و آزار ندیدن نیست. این ها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

خب؛ ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین در زمان هیچ یک از ائمه ی دیگر چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کار های مهم دیگری بود که باید انجام می گرفت و چنین شرایطی در جامعه ی اسلامی تا آخر دوران حضور و اوّل زمان غیبت اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ از این گونه شرایط در کشور های اسلامی، زیان پیش می آید. امروز هم شاید در دنیای اسلام جا هایی است که زمینه

ص: 99

هست و مسلمانان باید انجام دهند اگر انجام دهند تکلیف شان را انجام داده اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده اند. بالاخره یکی دو نفر شکست می خورند.

وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف ریشه کن شده و از بین خواهد رفت. هیچکس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود، زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود، امیر المؤمنین هم که معصوم بود انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

هر جا فساد از آن قبیل باشد امام حسین در آن جا زنده است و با شیوه و عمل خود می گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلو چشم می گذارد.

متأسفانه در کشور های اسلامی دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود مردم در کشور ما امام حسین را می شناختند و قیام امام حسین را می دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می شود مردم تعجب نکردند حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر پیروز گردید.

بنده یک وقت در سال ها پیش همین مطلب را در جلسه ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می کند.

یک نفر یک طوطی در خانه داشت - البته مثل است و این

مَثَل ها برای بیان حقایق است - زمانی می خواست به سفر هند برود. با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد. با آن طوطی هم وداع کرد. گفت: من به هند می روم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویش ها و دوستان من در آن جایند. آن جا بگو یکی از شما در منزل ماست. حال مرا برای آن ها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ی ماست. چیز دیگری از تو نمی خواهم.

اورفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله طوطی های زیادی روی درختان نشسته اند. آن ها را صدا کرد گفت: ای طوطی های عزیز و سخنگو و خوب من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه ی ماست وضعیتش هم خیلی خوب است در قفس به سر می برد اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد یک وقت دید آن طوطی ها که روی شاخه های درختان نشسته بودند همه بال بال زدند و روی زمین افتادند جلو رفت دید مرده اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً- پنج تا ده تا طوطی - با شنیدن این حرف جانشان را از دست دادند اما گذشته بود و کاری نمی توانست بکند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت پیغام تو را رساندم. گفت چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند، روی زمین افتادند و مردند!

تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پر پر زد و کف قفس افتاد و مرد خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد طوطی مُرده بود دیگر؛ نمی شد نگهش دارد پایش را گرفت و آن را روی پشت بام پرتاب کرد.

تا پرتاب کرد طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز خیلی ممنونم تو خودت وسیله ی آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطی ها به من یاد دادند آن ها فهمیدند که من این جا در قفس، اسیر و زندانیم. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آن ها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله ی مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.

بنده آن روز - بیست و چند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را می شنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط همان شرایط است، زندگی همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است حُب؛ امام حسین به همه ی نسل ها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمی شد، ما باید می فهمیدیم که تکلیفمان چیست.

ملتّی که اسیر است، ملتّی که در بند است ملتّی که دچار فساد سران است، ملتّی که دشمنان دین بر او حکومت می کنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

با زبان نمی شد. اگر این مطلب را با صد زبان می گفت و خودش نمی رفت ممکن نبود این پیغام از تاریخ عبور کند و برسد امکان نداشت فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن از تاریخ عبور نمی کند؛ هزار گونه توجیه و تأویل می کنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت،

حقیقتاً آن چه که از صحنه ی روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم هنوز تک و بی همتاست و نظیری ندارد. همان طور که پیغمبر فرمود: امیر المؤمنین فرمود، امام حسن فرمود، - بنابر آن چه که در روایات هست - (لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) [\(1\)](#)؛ هیچ روزی مثل روز تو مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه ی تو نیست.

امروز هم روز عاشورا است و بنده مایلم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه ی حوادث عاشورا گریه آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین، حرف او، خطبه ی او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان، همه ی این ها مصیبت است، تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه ای از آن ها را حالا عرض می کنم.

این روز ها روز های روضه و گریه است شما همه جا می شنوید. بنده برای این که خودم را مختصری در این میهمانی عظیم حسینی وارد کرده باشم این چند کلمه را عرض می کنم و چون این ملت ما خیلی جوان در راه خدا داده است - شاید در بین این جمعیت، هزاران نفر هستند که جوانانشان را از دست داده اند - فکر کردم که چند کلمه از جوانان امام حسین عرض کنم. ما به همه می گوییم که از روی متن، روضه بخوانید؛ حالا بنده می خواهم متن کتاب لهوف ابن طاووس را برایتان بخوانم تا ببینیم روضه ی متنی چگونه است بعضی می گویند آدم نمی شود همان را که در کتاب نوشته است بخواند؛ باید پیروانیم

- بسازیم - خُب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب چند کلمه ای می خوانیم.

علی بن طاووس از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛ خانواده ی او همه اهل علم و دینند. همه ی آن ها یا خیلی از آن ها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی بن موسی بن جعفر بن طاووس و احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس - این دو برادر از علمای بزرگ مؤلفین بزرگ و ثقات (1) بزرگند. کتاب معروف لهوف از سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است. در تعبیرات منبری های ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده می شود؛ از بس متقن و مهم است من از روی این می خوانم.

می گوید: (فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ) (2)؛ یعنی وقتی که همه ی اصحاب امام حسین به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده ی او باقی نماند، «خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (3)؛ علی اکبر از خیمه گاه خارج شد. «كَانَ مِنَ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا»؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ»؛ پیش پدر آمد و گفت پدر اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فاذن له» هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید نرو - بایست - این پاره ی تن و پاره ی جگر خود اوست حال که می خواهد برود باید امام حسین اجازه دهد. این اتفاق امام حسین است؛ این اسماعیل حسین است که به میدان می رود. فاذن له اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به نگاهی

طرف میدان راه افتاد «ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ يَأْسٍ مِنْهُ»؛ امام حسین از روی نومیدی به قد و قامت علی اکبر انداخت. «وَأَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: 104

1- افراد مورد اطمینان

2- لهوف علی قتلی الطنوف، ص 112

3- همان.

عَيْنُهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ» (1)؛ گفت: خدایا خودت شاهد باش. «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَّبهُ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»؛ جوانی را به جنگ و به کام و به کام مرگ فرستادم که از همه ی مردم، شبیه تر به پیغمبر بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق از همه جهت!

به به، چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبر، از همه شبیه تر است. قیافه و حرف زدنش هم به پیغمبر و به حرف زدن پیغمبر، از همه شبیه تر است شما ببینید امام حسین به چنین جوانی چقدر علاقه مند است به این جوان، عشق می ورزد؛ نه فقط به خاطر این که پسر اوست به خاطر شباهت آن هم چنان شباهتی به پیغمبر! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ خیلی برایش سخت است. بالاخره رفت.

مرحوم ابن طاووس نقل می کند که این جوان به میدان جنگ رفت و شجاعانه جنگید. بعد نزد پدرش برگشت و گفت: پدر جان! تشنگی دارد مرا می کشد؛ اگر آبی داری، به من بده. حضرت هم آن جواب را به او داد. برگشت و به طرف میدان رفت. حضرت در جواب به او فرمود: برو بجنگ طولی نخواهد کشید که به دست جدّت سیراب خواهی شد. «فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ»؛ علی اکبر به طرف میدان جنگ برگشت.

مؤلف این کتاب ابن طاووس است؛ آدم ثقه ای است. این طور نیست که برای گریه گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفی بزند نه. عبارتش عبارات متقنی است. می گوید: «قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ» علی اکبر بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شجاعت و شهامت جنگید. بعد از آن که مقداری جنگید، «فرماه منقذین مرّة العبدی لعنة الله»؛ یکی از افراد دشمن، آن حضرت را با تیری هدف

ص: 105

گرفت. «فصرعه»؛ پس او را از روی اسب به زمین انداخت.

«فَنَادَى يَا أَبْنَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ»؛ صدای جوان بلند شد: پدر خداحافظ! «هَذَا جَدِّي يَقْرَأُكَ السَّلَامَ»؛ این جَدِّم پیغمبر است که به تو سلام می رساند. «وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا»؛ می گوید: فرزندم حسین! زود بیا بر ما وارد شو - علی اکبر همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد - «ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ» (1)؛ بعد آهی، یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

«فَجَاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ امام حسین تا صدای فرزند را شنید، به طرف میدان جنگ آمد آن جایی که جوانش روی زمین افتاده است. «حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ»؛ بالای سر جوان خود رسید. «وَوَضَعَ خَدَّهُ»؛ علی صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت. «وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ»؛ حضرت صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت و این کلمات را گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت...

قال الراوی: «وخرجت زينب بنت علي عليهما السلام»؛ راوی می گوید: یک وقت دیدیم که زینب از خیمه ها خارج شد. «فنادی یا حبیباه یا بن اخاه»؛ صدایش بلند شد «ای عزیز من ای برادرزاده ی من!». «و جئت فأکبت علیه»؛ آمد و خودش را روی پیکر بی جان علی اکبر انداخت. «فَجَاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ»؛ امام حسین علیه السلام آمد، بازوی خواهرش را گرفت، او را از روی جسد علی اکبر بلند کرد و پیش زن ها فرستاد.

«ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ بَعْدَ الرَّجُلِ»؛ دنباله ی این قضیه را نقل می کند که اگر بخواهیم این عبارات را بخوانیم واقعاً دل انسان از شنیدن این کلمات آب می شود!

من از این عبارت ابن طاووس مطلبی به ذهنم رسید این که گوید: «فَأُكْبِتَ عَلَيْهِ»، آن چه در این جمله ابن طاووس است - که

ص: 106

حتماً از روایات و اخبار صحیحی نقل کرده - نمی گوید که امام حسین خودش را روی بدن علی اکبر انداخت؛ امام حسین فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آن که خودش را از روی بی تابی روی بدن علی اکبر انداخت، حضرت زینب کبری است.

من در هیچ کتاب و هیچ مقتلی ندیدم که این زینب بزرگوار، این عمّه ی سادات، این عقیده بنی هاشم وقتی که دو پسر خودش، دو علی اکبر خودش هم در کربلا شهید شدند - یکی عون و یکی محمد - عکس العملی نشان داده باشد؛ مثلاً فریادی کشیده باشد، گریه ی بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آن ها انداخته باشد! به نظرم رسید این مادران شهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه ی زینب را عمل و پیاده می کنند! بنده ندیدم یا کمتر مادری را دیدم - مادر یک شهید، مادر دو شهید، مادر سه شهید - که وقتی انسان او را می بیند در او ضعف و عجز احساس کند!

مادران واقعا شیرزنانی هستند که انسان می بیند زینب کبری نسخه ی اصلی رفتار مادران شهدای ماست دو پسر جوانش - عون و محمد - شهید شدند حضرت زینب سلام الله علیها عکس العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر - غیر از مورد پسران خودش - دارد که خودش را روی جسد شهید انداخت یکی همین جاست که بالای سر علی اکبر آمد و بی اختیار خودش را روی بدن علی کبر انداخت یکی هم عصر عاشورا است؛ آن وقتی که خودش را روی بدن برادرش حسین انداخت و صدایش بلند شد: «یا رسول الله هذا حسینک مرّتل بدماء» (1) ای پیغمبر خدا این حسین توست این عزیز توست؛ این پاره ی تن توست! چه مصیبت هایی را تحمل کردند!

ص: 107

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) (1).

قبل از خطبه ی دوم، چند دعا بکنم با این چشم های اشکبار خدا را بخوانیم. ظهر جمعه است، ان شاء الله خدای متعال، برکات و رحمتش را بر ما نازل کند.

پروردگارا! تو را به حسین و زینب علیهما السلام قسم می دهیم که ما را جزو دوستان و یاران و دنباله روان آنان قرار بده.

پروردگارا! حیات و زندگی ما را زندگی حسینی و مرگ ما را مرگ حسینی قرار بده.

پروردگارا! امام بزرگوار ما را که به این راه هدایتمان کرد، با شهدای کربلا محشور کن. شهدای عزیز ما را با شهدای کربلا محشور کن.

پروردگارا! به کسانی که در راه خدا در این انقلاب و در راه اسلام، از جان و عمر خود مایه گذاشتند؛ جانبازان عزیزمان، ایثارگران آزادگان و کسانی که هنوز در دست دشمن در اسارتند - هر تعدادی که هستند - از خزانه ی غیب ات رحمت و فضل خود را نازل کن.

پروردگارا! رحمت خود را بر این امت و ملت نازل کن؛ همه ی گرفتاری های این ملت را به فضل و تدبیر و حکمت خود برطرف کن.

پروردگارا! این ملت بزرگ، این ملت حسینی و عاشورایی را بر همه دشمنان کوچک و بزرگش پیروز کن؛ دشمنان او را مأیوس و ناکام کن.

پروردگارا! اسلام را در میان ما روزه روز زنده تر و شاداب تر کن.

پروردگارا! اجر کسانی که برای این ملت و این کشور زحمت می کشند و از هر لحاظ خدمتی می کنند - مخصوصاً

ص: 108

مسئولین کشور که دلسوزانه خدمت می کنند - به بهترین و وافرترین وجهی عطا کن.

پروردگارا! گذشتگان ما را بیا مرز مرضای ما را شفا عنایت کن؛ پدر و مادر و ذوی الحقوق و اساتید ما را مشمول رحمت و فضل خود قرار بده.

پروردگارا! همه ی کسانی که حاجتی دارند و از ما التماس دعا کردند و خواستند که مسألت آن ها را به درگاه خدای متعال بیاوریم، متضرعانه از تو می خواهیم حاجاتشان را برآورد فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد امت اسلامی را در هر جای دنیا که هستند سربلند کن تکلیف حسینی را به آن ها تعلیم بده؛ توفیق انجام این تکلیف را به آن ها عنایت فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد قلب امام زمان ما ولی عصر ما اروحنا فداه را از ما خشنود و راضی کن؛ ما را از یاران و موالیان آن بزرگوار قرار ده؛ توفیق و سعادت زیارت آن بزرگوار را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! به محمد و آل محمد آن خیری که از تو خواستیم و نخواستیم به ما عنایت کن و از هر شری به تو پناه بردیم و پناه نبردیم، ما را از آن در امان بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) (1)

ص: 109

بسم الله الرحمن الرحيم

(اللَّهُمَّ وَ سَدِّدْ أَسْتِنَّا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ) (2)

یکی از نکات برجسته در فرهنگ اسلامی، که مصداق های بارزش بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دیده می شود فرهنگ رزمندگی و جهاد است جهاد هم فقط به معنای حضور در میدان جنگ نیست؛ زیرا هر گونه تلاش در مقابله با دشمن، می تواند جهاد تلقی شود البته بعضی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت هم بکشند و از آن تعبیر به جهاد کنند؛ اما این تعبیر، درست نیست چون یک شرط جهاد این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است که جهاد رزمی نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که جهاد سیاسی نامیده می شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به جهاد فرهنگی تعبیر می شود و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن جهاد سازندگی اطلاق می گردد البته جهاد، با عنوان های دیگر و در میدان های دیگر هم هست. پس

ص: 111

1- در دیدار فرماندهان لشکر 27 محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، 1375/3/20

2- البلد الامین و الدرع الحصین، ص 349

شرط اول جهاد این است که در آن تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این که در مقابل دشمن صورت گیرد.

این نکته در فرهنگ اسلامی، نکته ی برجسته ای است، که گفتیم نمونه هایی هم در میدان های مختلف دارد. در روزگار ما هم وقتی ندای مقابله با رژیم منحوس پهلوی از حلقوم امام رضوان الله علیه و همکاران ایشان در سال 1341 بیرون آمد جهاد شروع شد. پیش از امام هم البته جهاد به صورت محدود و پراکنده وجود داشت که حائز اهمیت نبود. هنگامی که مبارزه ی امام شروع شد، جهاد اهمیت پیدا کرد تا این که به مرحله ی پیروزی خود یعنی پیروزی انقلاب اسلامی رسید بعد از آن هم تا به امروز، در این کشور جهاد بوده است چون ما دشمن داریم. چون دشمنان ما از لحاظ نیروی مادی قوی هستند. چون اطراف و جوانب ما را از همه جهت دشمنان گرفته اند. آن ها در دشمنی با ایران اسلامی، جدی هستند و سر شوخی ندارند؛ چون می خواهند از هر راهی که شد ضربه بزنند پس در ایران اسلامی، هر کس به نحوی در مقابل دشمن - که از اطراف تیر های زهرآگین را به پیکر انقلاب و کشور اسلامی، نشانه رفته است - تلاشی بکند جهاد فی سبیل الله کرده است. بحمدالله شعله ی جهاد بوده است و هست و خواهد بود.

البته یکی از جهاد ها هم جهاد فکری است. چون دشمن ممکن است ما را غافل کند فکر ما را منحرف سازد و دچار خطا و اشتباهمان گرداند؛ هر کس که در راه روشنگری فکر مردم، تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوء فهمی شود، از آن جا که در مقابله با دشمن است، تلاشش جهاد نامیده می شود. آن هم جهادی که شاید امروز مهم محسوب می شود. پس، کشور ما امروز کانون جهاد است و از این جهت هیچ نگرانی ای هم نداریم. الحمدلله مسئولین کشور خوبند. امروز در رأس کشور،

یعنی در آن جامعه ای که مسئله ی ثروت اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام (1) دنیا به این جا ها می رسد در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می گوید کعب الاخبار است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است او در زمان پیامبر مسلمان نشده است زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی کعب الاخبار تلفظ می کنند که غلط است؛ کعب الاخبار درست است. اخبار جمع خبر است. خبر، یعنی عالم یهود. این کعب قطب علمای یهود بود که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می گویی؟ ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده ایم. (2)

وقتی معیار ها از دست رفت وقتی ارزش ها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد وقتی دنیا طلبی و مال دوستی بر انسان هایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سال هایی را بی اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند آن وقت در عالم فرهنگ و معارف چنین کسی سر رشته دار امور معارف الهی و اسلامی می شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هر چه خودش بفهمد، می گوید؛ نه آن چه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه دار مقدم کنند!

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آن ها حرکت

ص: 113

1- کالای پست دنیا

2- تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 115.

می کنند. بزرگترین گناه انسان های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن ها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. وقتی دیدند سد ها شکست، وقتی دیدند کار ها خلاف آن چه که زبان ها می گویند، جریان دارد و برخلاف آن چه که از پیامبر نقل شده، رفتار می شود، آن ها هم آن طرف حرکت می کنند.

و اما یک ماجرا هم از عامه مردم: حاکم بصره به خلیفه ی در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهر های مفتوح می گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می کنیم؛ اما در بصره کم است مردم زیاد شده اند؛ اجازه می دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ عمّار بن یاسر؛ مرد ارزشی آن که مثل کوه استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر عمّار گفت من این کار را نمی کنم بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد! (1)

شبهه این ماجرا برای ابی ذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود عبدالله بن مسعود یکی از همین افراد بود وقتی که رعایت این سر رشته ها نشود جامعه از لحاظ ارزش ها پوک می شود. عبرت، این جاست.

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه ی حاکمیشان شخص خودشان است مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه ی حاکمیشان از شخص خودشان وسیعتر

ص: 114

است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند. هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیا طلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروت های فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه ی اسلامی را ثروتمند کند و کار های بزرگی انجام دهد ثواب بزرگی کرده است این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال کشور را بسازند، پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند کار های بزرگی را انجام دهند این ها کار های خیلی خوبی کرده اند؛ این ها دنیا طلبی نیست. دنیا طلبی آن است که کسی برای خود بخواهد برای خود حرکت کند؛ از بیت المال یا غیر بیت المال به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم همه باید مراقب باشند که این طور نشود اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین طور به تدریج از ارزش ها تهی دست می شود و به نقطه ای می رسد که فقط یک پوسته ی ظاهری باقی می ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می آید امتحان - قیام ابی عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می شود.

گفتند به تو حکومت ری را می خواهیم بدهیم. (1) ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می گیرند و همه اش زحمت می کشند. آن زمان این گونه نبود. کسی که می آمد حاکم شهری می شد یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می خواست می توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند اگر به جنگ

ص: 115

1- اشاره به عمر بن سعد ابی وقاص

حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست این جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی کند؛ می گوید مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه ی دنیا را هم به من بدهید من به حسین بن علی اخم هم نمی کنم من به عزیز زهرا، چهره هم در هم نمی کشم من بروم حسین بن علی و فرزندانش را بکشم که می خواهید به من ری بدهید؟ آدمی که ارزشی باشد این طور است اما وقتی که درون تهی است وقتی که جامعه جامعه ی دور از ارزش هاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می لغزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر می کند؛ خیلی حدت کردند یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت یک شب فکر کرد بالاخره گفت بله من ملک ری را می خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد آن وقت عزیزان من فاجعه کربلا پیش می آید.

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه ی عاشورا بگویم و فقط اشاره ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه السلام که خودش تجسم ارزش هاست، قیام کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می ایستد، قیام می کند، حرکت می کند و یک تنه در مقابل این سرعت سراسیمه سقوط قرار می گیرد. البته در این زمینه جان خودش را جان عزیزانش را جان علی اصغرش را جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می کند؛ اما نتیجه می گیرد.

(وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ) (1)؛ یعنی دین پیامبر زنده شده حسین بن علی است. آن روی قضیه این بود؛ این روی سکه حادثه ی عظیم و حماسه ی پُرشور و ماجرای عاشقانه ی عاشوراست که واقعا جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه نمی شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی در این تقریبا یک شب و نصف روز یا حدود یک شبانه روز - از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی سپارند؛ اما نتوانستند.

من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاووس - که کتاب لهوف است - یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. این سید بن طاووس - که علی بن طاووس باشد - فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثق است، مورد احترام همه است، استاد فقه های بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته ای است ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشت البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان - ابن نما (2) - مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند. مقتل های زیادی قبل از ایشان نوشته شد؛ اما وقتی لهوف آمد، تقریبا همه ی آن مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. من حالا چند جمله از این ها را می خوانم.

یکی از این قضایا، قضیه ی به میدان رفتن قاسم بن الحسن است

ص: 117

1- مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب)، ج 4، ص 71

2- شیخ نجم الدین جعفر بن نما.

که صحنه‌ی بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه الصلاة والسلام یکی از جوانان کم‌سال دستگاه امام حسین است. نوجوانی است که «لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ» (1) هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید، و اصحاب قبول نکردند که بروند این نوجوان سیزده چهارده ساله عرض کرد عمو جان آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم کشته شدن در ذائقه‌ی تو چگونه است؟ گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» (2) از عسل شیرین تر است ببینید، این آن جهتگیری ارزشی در خاندان پیامبر است تربیت شده‌های اهل بیت این گونه اند این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد این نوجوان پیش عمو آمد. در این مقتل این گونه ذکر می‌کند قال الزّاوی: «و خرج غلام» (3). آن جا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند چند نفرند که قضایا از قول آن‌ها نقل می‌شود از قول یکی از آن‌ها نقل می‌کند و می‌گوید همین طور که نگاه می‌کردیم ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد «كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ» (4)؛ چهره اش مثل پاره‌ی ماه می‌درخشید. «فجعل يقاتل» آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛

ص: 118

1- عوالم العلوم و المعارف، ج 17، ص 278

2- الهدایه الکبری، ص 204

3- لهوف علی قتلی الطنوف، ص 115

4- همان.

چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه ی این ها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قتیفه ی (1) حضرت را دزدید و به غارت برد بعداً به او می گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فَصَدَّرَهُ ابْنُ قُضَيْبٍ إِلَى الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ فَقَلَعَهُ» ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فوقع الغلام لوجهه» پسرک با صورت روی زمین افتاد. «و صاح یا عمّاه»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَّى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَمَا يُجَلَّى الصَّخْرُ». به این خصوصیات و زیبایی های تعبیر دقت کنید صقر یعنی باز شکاری. می گوید: حسین علیه السّلام مثل باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شَدَّةَ لَيْثٍ أُغْضِبَ». شد، به معنای حمله کردن است. می گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فَضْرَبَ عَمْرُوًا بِالسَّيْفِ»؛ اول که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند؛ اما حضرت به همه آن ها حمله کرد جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن قاسم بن الحسن به راه افتاد آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آن ها را پس زد تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت راوی می گوید: «و انجلت الغبر»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می کند قلب انسان را خیلی می سوزاند: «فَرَأَيْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ»: من نگاه کردم حسین بن علی علیه السّلام را در آن جا دیدم. «قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ»؛ امام حسین بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می کند. «و الْغُلَامُ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ»؛ آن نوجوان هم با پا هایش زمین را می شکافد یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می دهد «وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند از رحمت

ص: 119

خدا دور باشند. این یک منظره که منظره‌ی بسیار عجیبی است و نشان دهنده‌ی عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفا‌ی آن مردمی که با این نوجوان هم این گونه رفتار کردند.

یک منظره‌ی دیگر منظره‌ی میدان رفتن علی اکبر علیه السلام است که یکی از آن مناظر بسیار پرماجرا و عجیب است واقعا عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین عجیب است؛ از جهت این جوان - علی اکبر - عجیب است؛ از جهت زنان و بخصوص جناب زینب کبری عجیب است. راوی می گوید: این جوان پیش پدر آمد اولاً علی اکبر را هجده ساله تا بیست و پنج ساله نوشته اند؛ یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست و پنج سال می گوید: «خرج علی بن الحسین» (1)؛ علی بن الحسین برای جنگیدن از خیمه گاه امام حسین خارج شد. باز در این جا راوی می گوید: «وَكَانَ مِنْ أَشْبَهِ النَّاسِ خُلُقًا»، این جوان جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «فَأُذِنَ لَهُ» حضرت بدون ملاحظه اذن داد در مورد قاسم بن الحسن حضرت اول اذن نمی داد و بعد مقداری التماس کرد تا حضرت اذن داد؛ اما علی بن الحسین که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست حضرت فرمود که برو. «ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ يَأْسٍ مِنْهُ»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان می رود و دیگر برنخواهد گشت. «وَأَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامَ عَيْنَهُ وَبَكَى» چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن.

یکی از خصوصیات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در حوادث و پدیده‌های عاطفی شما در قضایا زیاد می بینید که حضرت گریه کرد این گریه، گریه‌ی جزع نیست؛

ص: 120

این همان شدت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد می دهد حضرت بنا کرد به گریه کردن بعد این جمله را فرمود که همه شنیده اید: «اللَّهُمَّ اِنَّ هَذَا» خدایا خودت گواه باش. «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ»؛ جوانی به سمت این ها برای جنگ رفته است که «أَشَدُّ بِهِ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ».

یک نکته در این جا هست که من به شما عرض کنم ببینید؛ امام حسین در دوران کودکی محبوب پیامبر بود؛ خود او هم پیامبر را بی نهایت دوست می داشت. حضرت شش هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رفت. چهره ی پیامبر، به صورت خاطره ی بی زوالی در ذهن امام حسین مانده است و عشق به پیامبر در دل او هست. بعد خدای متعال علی اکبر را به امام حسین می دهد. وقتی این جوان کمی بزرگ می شود یا به حد بلوغ می رسد، حضرت می بیند که چهره درست چهره ی پیامبر است؛ همان قیافه ای که این قدر به او علاقه داشت و این قدر عاشق او بود حالا این به جد خودش شبیه شده است. حرف می زند صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است. اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این گونه می فرماید: «كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ» (1)؛ هر وقت که دلمان برای پیامبر تنگ می شد به این جوان نگاه می کردیم؛ اما این جوان هم به میدان رفت. «فَصَاحَ وَقَالَ: يَا بَنَ سَعْدٍ، قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي». بعد نقل می کند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه ای کرد و عده ی زیادی از افراد دشمن را تارومار کرد؛ بعد برگشت و گفت تشنه ام. دوباره به طرف میدان رفت وقتی که اظهار عطش کرد حضرت به او

ص: 121

فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ طولی نخواهد کشید که از دست جدّت پیامبر سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین این جمله را به علی اکبر فرمود، علی اکبر در آن لحظه آخر صدایش بلند شد و عرض کرد: «يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ» پدرم! خدا حافظ. «هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ»؛ این جدّم پیامبر است که به تو سلام فرستد. «وَيَقُولُ عَجَلُ الْقُدُومِ عَلَيْنَا»؛ می گوید بیا به سمت ما.

این ها منظره های عجیب این ماجرای عظیم است. و امروز هم که روز جناب زینب کبری سلام الله علیهاست آن بزرگوار هم ماجرا های عجیبی دارد حضرت زینب آن کسی است که از لحظه ی شهادت امام حسین این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار؛ آن چنان که شایسته ی دختر امیر المؤمنین است در این راه حرکت کرد. این ها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین نجاتبخشی یک ملت نبود، نجاتبخشی یک امت نبود؛ نجاتبخشی یک تاریخ بود. امام حسین خواهرش زینب و اصحاب و دوستانش، با این حرکت تاریخ را نجات دادند.

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ. عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَم. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ) (1)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) (2)

پروردگارا! به محمد و آل محمد تو را قسم می دهیم ما را در راه اسلام و قرآن ثابت قدم بدار. پروردگارا! جامعه ما را جامعه اسلامی قرار بده، پروردگارا! ما را از اسلام جدا مکن. پروردگارا!

ص: 122

1- زیارت عاشورا

2- سوره توحید.

به اسلام و مسلمین در همه جای عالم نصرت کامل عنایت فرما. دشمنان اسلام را مخذول و منکوب گردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد ارزش های اسلامی، پیوند برادری، محبت و عاطفه، عبودیت برای پروردگار و عدل کامل را در میان ما استقرار ببخش. پروردگارا! کسانی که سعی می کنند، دشمنانی که کوشش می کنند، برای این که جامعه ی ما را از اسلام دور کنند، آن ها را از رحمت خود دور کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، قلب مقدس ولی عصر ارواحنا فداه را از ما خشنود کن پروردگارا دعای آن بزرگوار را در حق ملت ما مستجاب گردان. پروردگارا! ما را از یاران و انصار آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! شهادی عزیز ما جانبازان عزیز ما امام شهیدان رضوان الله علیه را مشمول رحمت و لطف خود قرار بده.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: 123

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ... فاتحه ... 1 ... 19، 33، 63، 93

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ... فاتحه ... 2 ... 33

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ... فاتحه ... 6-7 ... 104

(صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ) ... فاتحه ... 7 ... 105

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا) ... بقره ... 40 ... 104

(و... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ) ... بقره ... 222 ... 102

(مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) ... آل عمران ... 14 ... 73

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ) ... آل عمران ... 31 ... 102

(و... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ) ... نساء ... 69 ... 104

(مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) ... مائدة ... 54 ... 40، 102

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ) ... انعام ... 11 ... 68

(إِنَّ اللَّهَ... فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ) ... توبه ... 111 ... 88

(قُلْ أَدْعُو إِلَى اللَّهِ) ... يوسف ... 108 ... 72

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ) ... ابراهيم ... 28-29-72

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) ... مريم ... 59 ... 23

(فَاصْبِرْ ... أَنَاءَ اللَّيْلِ) ... طه ... 130 ... 22

(الَّذِينَ... وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ) ... حج ... 40 ... 88

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا) ... شعراء ... 88 ... 33

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ) ... قصص ... 41 ... 72

(ذَلِكَ.... إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... شوری ... 23 ... 102

(يَا ... إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ) ... حجرات ... 6 ... 110، 111

(يَا... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) ... حجرات ... 13 ... 25

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) ... سوره ی اخلاص ... 61، 123

ص: 126

(وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا) ... امام على عليه السلام ... 29

(حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ) ... رسول اكرم صلى الله عليه واله وسلم ... 23، 117

(إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى) ... رسول اكرم صلى الله عليه واله وسلم ... 33

(مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ) ... - ... 39

(أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ) ... امام حسين عليه السلام ... 40

(تَنْظُرُ وَتُنْظَرُونَ إِنَّا) ... امام حسين عليه السلام ... 46 - 48

(وَقَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ) ... امام حسين عليه السلام ... 48

(فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا) ... امام حسين عليه السلام ... 48 ، 49

(... مَنْ رَأَى سُلْطَانًا) ... امام حسين عليه السلام ... 49

(كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ) ... - ... 49 ، 50

(إِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا) ... امام حسين عليه السلام ... 50

(أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو) ... امام حسين عليه السلام ... 50 ، 51

(قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ) ... امام حسين عليه السلام ... 51

(لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) ... امام حسين عليه السلام ... 55

(لَمْ يَبَقْ مَعَهُ) ... امام حسين عليه السلام ... 55 - 56

(يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا حُسَيْنُكَ) ... حضرت زينب سلام الله عليها ... 59

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا) ... امام سجاد عليه السلام ... 60

(اللَّهُمَّ سَدِّدْ أَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ) ... - ... 63

(مَنْ خَرَجَ عَلَى الْإِمَامِ) ... - ... 66

(اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ) ... زیارت عاشورا ... 76

(اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ) ... - ... 77

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ) ... زیارت عاشورا ... 77 ، 78

(أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ) ... - ... 93

(يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا ...) حضرت زینب سلام الله علیها ... 95

(لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ) ... زیارت عاشورا ... 96

(إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِيَغْضَبِ) ... رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ... 97

(سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ) ... رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم ... 98

(فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِالْخِفَافِهَا) ... امام علی علیه السلام ... 102

(فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ) ... امام صادق علیه السلام ... 105

(... أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ) ... - ... 118

(... بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ) ... - ... 119 - 122

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ) ... زیارت عاشورا ... 122

اشعار عربی و فارسی

خوش تر آن باشد که وصف دلبران ... مولوی ... 1 ... 71

لیت اشیای بیدر شهدوا ... یزید ... 1 ... 68

ابن اثیر (عزّ الدّین ابو الحسن علی) 83 ، 105 - 114

ابن شهر آشوب 117

ابن طاووس حلّی (سیّد احمد بن حسن بن موسی) 56

ابن طاووس حلّی (سید علی بن موسی بن جعفر) 55 - 58، 117

ابن فضیل الازدی 119

ابن قتیبہ (ابو عبدالله محمد بن مسلم کوفی مروزی) 106

ابن نما (شیخ نجم الدّین جعفر) 117

ابوبکر بن ابی قحافه 113

ابوذر غفاری (جنادة بن جندب) 106 ، 112 ، 113 ، 115

ابوموسی اشعری 107 - 109

جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام 38 ، 105

حجت بن الحسن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف 32 ، 61 ، 123

حرّ بن یزید ریاحی 49

حسن بن علی، امام عسکری علیه السلام 38 ، 44

حسن بن علی، امام مجتبی علیه السلام 37 ، 37 ، 41 ، 43 ، 55 ، 78 ، 79 ، 98 ، 99 ، 100

حسین بن علی، سیدالشهدا علیه السلام در بسیاری از صفحات

حمزة بن عبدالمطلب 67

خمینی (سید روح الله مصطفوی) 22 ، 25 ، 44 ، 52 ، 60 ، 64 ، 72 ، 87 ، 90 ، 91 ، 94 ، 123

زبیر بن العوام 76

زینب بنت علی سلام الله علیها 58 - 60 ، 95 ، 100 ، 120 ، 122

سعد بن ابی وقّاص 76 ، 109 - 111

سعید بن عاص 106 ، 107

سلمان فارسی 111 ، 112

سلیم بن قیس هلالی 80

ص: 129

شَبِث بن رُبَعي 85

شَريح قاضي (ابو اميَّة بن حارث بن قيس بن جهم كندی) 84 ، 85

شمر بن ذی الجوشن ضبابی کلابی (شرحبیل) 24

شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن) 117

طلحة بن عبدالله 76 ، 107

طوعه 70 ، 86

عبَّاس بن علی، ابوالفضل علیه السلام 116

عبدالله بن جعفر 44 ، 80

عبدالله بن زبیر 76 ، 79 ، 80 ، 81

عبدالله بن عبَّاس 44 ، 80

عبدالله بن مسعود 109 ، 111 ، 114

عبدالله بن مطیع 80

عبدالله بن زیاد بن ابیه 20 ، 24 ، 69 ، 70 ، 82 ، 86

عثمان بن عفَّان 76 ، 106 ، 109

علی اصغر علیه السلام 116

علی اکبر علیه السلام 56 - 59 ، 116 ، 120 ، 121 ، 123

علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام در بسیاری از صفحات

علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام 19 ، 44 ، 60

علی بن محمد، امام هادی علیه السلام 38 ، 44

عمَّار بن یاسر 115

عمر بن خطاب 77 ، 112 ، 113

عمر بن سعد بن ابی وقاص 24، 109 - 111 ، 115

عون (فرزند حضرت زینب سلام الله علیها) 59

عیسی بن مریم علیه السلام 105

فاطمه زهرا سلام الله علیها 66 ، 97 ، 100

قاسم بن الحسن علیه السلام 117 - 120

کعب الاحبار 113

محمد (فرزند حضرت زینب سلام الله علیها) 59

محمد بن حنفیه 44

محمد بن عبدالله، رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در بسیاری از صفحات

محمد رضا پهلوی 25، 87

مروان حکم 46 ، 75 ، 79 ، 80 ، 110

مسلم بن عقیل 70، 81 - 83، 85، 86

معاویة بن ابی سفیان 41 - 43، 46، 66، 71، 78، 99

منقذ بن مرة 58

موسی بن عمران علیه السلام 105

مولوی بلخی (جلال الدین محمد) 52

نعمان بن بشیر 82

ولید بن عقبه بن ابی معیط 46 ، 79 ، 106 ، 110 ، 11

هاشمی رفسنجانی (اکبر) 65

هاشم بن عتبه بن ابی وقاص 109

هانی بن عروه 83 ، 84

يزيد بن معاوية 21 ، 22 ، 25 ، 28 ، 35 ، 46 ، 47 ، 49 ، 67 ، 74 ، 79 ، 82

ص: 130

اقبال الاعمال 96

الامامة و السياسة 106

بحار الانوار 33 ، 46 - 51 ، 55 ، 77 ، 98 ، 106

البلد الامين و الدّرع الحصين 63

تحف العقول 40، 49

تفسير قمى 68

تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام 38

السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى 66

صحيفه ى سجّاديه 60

عوامل العلوم و المعارف 59، 118

قرآن كريم 20 - 24 ، 36 ، 40 ، 42 ، 65 ، 67 ، 68 ، 72 ، 73 ، 96 ، 99 ، 101 ، 110 ، 111 ، 122

كافى 93، 105

كامل التّواريخ، ابن اثير 83، 105 - 114

لهوف 55 - 58، 95، 117، 118، 120

مثنوى معنوى 52

المحاسن 39

مدينة المعاجز الأئمة الاثنى عشر 33

مسكن الواد عند فقه الأحبة و الاولاد 112

معانى الاخبار 97

مناقب آل ابى طالب 117

نهج البلاغه 29، 102

الهداية الكبرى 118

وقعة الطف 48، 50، 80

ص: 131

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

